

گر بایدت همی که بهیننی مرا تمام
چون عاقلان بچشم بصیرت نگر مرا

کتاب مرآة الحجّة

شرح حال حجت هاشمی

تألیف

ابومعین حمیدالدین حجت هاشمی خراسانی

(مدرس علوم عرب و فنون ادب)

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف است

چاپخانه خراسان - مشهد

BP

۵۵/

/۲۲

۴م

۱۲۰

محقق طباطبائی

کتاب

مرآة الحججة

ترجمہ زندگانی

حجت ہاشمی خراسانی

تألیف

ابومعین حمیدالابین حجت ہاشمی خراسانی

(مدرس علوم عرب وفنون ادب)

مطبوع (۱۴۰۰) ہجری قمری

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۲۰۸۸۰

حمد بی مبتدا و ستایش بی منتها ، مر خداوندی را لائق است که آفریننده خلاق است
و شکر بیعد و مدح بیحد ، مر پروردگاری را قمیم است که رافع سماوات و خافض ارضین
است ، و صلوات مکرر ، و تحیات موفر ، بر انبیاء عظام ، و رسل گرام ، بویژه بر خواجه
لولاک رسول خاتم و سید ولد آدم ، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و بر خلفاء اخیار ،
و غترت اطهار او بخصوص بر نفس شریف وی فاتح دور خلافت یعنی شاه نجف و صاحب لو کشف
علی مرتضی ، و وصی مجتبی ، و برسمی و کنیی وی خاتم کور و صایت ، یعنی حضرت مهدی
موعود علیه السلام ، و نفرین ابدی ، و لعنت سرمدی بر دشمنان آنهاة خورشید رخشنده و ماه
تابنده در آسمانست و نجم لامع و نور ساطع واقع در جهانست و بعد پس چنین گوید احقر
عباد واضع خلائق ابو معین حمید الدین علی بن الحسین الموسوی المشهور بالحجة الهاشمی
الخراسانی چون بعضی از اصحاب درخواست شرح حال و ذکر اساتید و بعضی از خصوصیات
تحصیل مرا نمود مسؤل وی اجابت شد و قلم بدست گرفته و سرگذشت زندگانی و آثار
و عقائد و اساتید و اسفار خویش را بمقداریکه ممکن بوده نگاشته تا این زمان که ۱۴۰۰ هجری
قمری موافق ۱۳۵۹ شمسی است و سنین عمر به چهل و شش رسیده و آنچه نگارش یافته مطابق
با واقع است بدون کذب و خلاف حق و بدون غلو و اغراق والله علی مانقول و کیل و هو یعلم
خائنة الاعین و ما تخفی الصدور در روز بیست و چهارم ماه رمضان در سال ۱۳۵۴ قمری در قریه
نزدیک به مشهد رضوی ولادت یافته و تا مدت شش سال در آنجا اقامت داشته و بعد بهمراه
والدین به نیشابور رفته و قریب شش سال در آنجا میزیسته و در آنجا قرآن و خط و بعضی
از کتب فارسی را آموخته و بعد بمضمون (کل شیء یرجع الی اصله) با والدین بمشهد رضوی
مراجعت کرده و پدر مرا در مدرسه بالاسر حضرت رضا (ع) نزد استادی بنام آقا سید علی
فیض آبادی که هنوز در قید حیاتست برای تحصیل علوم عربیه فرستاده و در خدمت او بعضی
از کتب عربیه را آموخته و چون استاد مرا مستعد و لائق و شائق و عاشق به تحصیل دید و خود
را از عهده تکمیل و تربیت من قاصر مشاهده کرد بامشورت پدر مرا نزد استاد علوم ادب
حجة الحق شیخ محمد تقی ادیب نسابور قدس سره راهنمایی کرد و ازین هدایت او سخت

شکر گذارم که مرا احیاء کرد و حیات دوسرا بخشید و همواره برای او دعا میکنم و هرگاه او را می بینم نزد او خضوع و خشوع دارم و دست او را میبوسم یکی بجهت حق استادی وی و دیگر برای این هدایت عظیم او ، و چون نزد استاد رفتم و جمال الهی او را دیدم و سخن دلربایش و کلام جان فزایش را شنیدم مجذوب او گشتم و از دل و جان دوستدار کلامش و خریدار جنس بازارش شدم ، و هرچه میگفت آویزه گوش میساختم تا آنکه بعد از یکسال یکی از ائمه جماعت که در زهد مشهور ولی از عقل و فهم مهجور بود و پدر و جد من چون بیشتر مردم بوی اعتقاد داشتند و هویدا است که عوام خلق به چون ابوبکری بیشتر معتقدند از چون امیری وی نزد پدر از استاد سعایت کرد و وی را کج عقیده و بسددین خواند و حضور مرا نزد وی مایه فساد دین و اخلاق دانست پدر کلام استاد قبل مرا فراموش کرد و از هدایت او دست برداشته و بضالت این گرفتار شد و سعایت و ضلالت این را سعادت و هدایت پنداشت از اینرو مرا از حضور در نزد او منع کرد ، و چون اطاعت پدر لازم بود و احتمال درستی گفتار نادرست آن امام جماعت را میدادم اطاعت پدر کرده ، و با هزار حسرت و افسردگی ترك حضورش کرده و برای من شخص دیگری که از دانش بیخبر بود و پس از صد سال درس خواندن پیایه استاد ادیب نمیرسید به اشاره آن مرد زاهد استاد معین شد و روزها نزد او میرفتم ولی باحالی افسرده و دلی پژمرده و جانی مرده ، ولی اگر جسم از استاد جدا شده بود رشته دلم با او پیوند بود و همواره دلم نظر با او داشت از اینرو در وقت فراغ نزد او میرفتم که میآمد و در ب مدرسه خیراتخان می نشست در مقابلش می نشستم و از روی حسرت بجمال ملکوتیش نظر میکردم و بسخنانش گوش فرا میدادم، و با خود میگفتم چرا مرا از حضور نزد این انسان مانع شدند و چگونه میشود او مردی کج دین و بداعتقاد باشد باینکه درین مدت غیر از هدایت و سعادت و دین و ایمان سخن دیگر نداشته و نگفته و وی هیچ بمن نگفت چرا بدرس حاضر نمیشوی یا از چه درس را ترك گفتی و گویا میدانست که غولی راهزن گردیده و شیطانی وسوسه کرده ، و گویا از قضیه مطلع بود ولی بامن سخن میکرد ، و بانظر محبت و مهر بمن می نگرست و باصورت گشاده بامن مواجه میشد و الان که مشغول نگرش هستم از آن حالت و روزگاران اشکم جاریست تا آنکه بعد از یکسال طائر اقبال من پریدن گرفت روزی با پدرم در منزل حجة الاسلام آقای حاج شیخ محمود حلبی بودیم که وی از علماء بزرگ و وعاظ عالم مقام و از شاگردان جدمادری نگارنده مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی و هم از خویشاوندان ما محسوب میشود و الان در قید حیات است و از کج

مداری چرخ و بی وفائی مردم خراسان و قدرندانی مردم مشهد بطهران رفته و ساکن آنجا گشته وی رو به پدر من کرد و از حال من سؤال کرد پدر جریان حال را برای او شرح داد و گفت اکنون با افسردگی درس میخواند ، و با کسالت و دل سردی بمدرسه میرود وی گفت فلانی یاوه میگوید و مهمل میسراید اینها از مقدسین بیخبر و کج ذوق و بی سلیقه و بی ذوق میباشند من استاد ادیب را میشناسم اگر میخواهد بجائی برسد باید خدمت استاد ادیب کند چون وی چنین گفت پدر رو بمن کرد و گفت پس بخدمت استاد برو چون این سخن از پدر شنیدم و اجازه حضور نزد استاد را یافتم گویا تمام جهان آن من شد با صد شوق و ذوق و با هزار عشق و شوق فردایش بخدمت استاد شتافتم ، و در مقابلش نشستم و در درسهای وی حاضر میگشتم و از جان و دل سخنانش را در خزینه دل جای داده و گوشواره گوش کرده و مدت سه سال مردانه کوشیده و مستانه جوشیده و بعد از آن به تدریس علوم مأخوذه مشغول شده و همواره بحضورش میرفتم و اسرار و رموز ، و نکات و دقائق علوم را از وی فرا میگرفتم و از آیات مشکله و احادیث معضله ، و اشعار غریبه از او میپرسیدم و وی گاهی برای امتحان حل شعری را از من میخواست گاهی گفت این شعر

ز لعل یار خواهم ضد شرقی به تصحیف و دری و قلب و تنازی
حل کن و حل او را بخدمتش گفتم و تحسین گفت و گاهی از این شعر ناصر خسرو پرسید
پسند است بازهد عمار و بوذر کند مدح محمود مرعنصری را
من در خواب برای او دو گونه معنی گفتم ، و چون بر استاد عرضه داشتم يك وجه را پسندید و گاهی این شعر ابوالعلاء را که گوید .

تعد ذنوبی عند قوم كثيرة ولا ذنب لی الا العلی والفواضل

در باب تاکید المدح که بسیار لطیف است استخراج کردم و بر استاد عرضه داشتم سخت پسندید و گفت آیا دیگری هم گفته گفتم ندیده ام من خود استخراج کردم و ازین قبیل بسیار است و روزی در اوائل تحصیل مریض بود بمنزل وی برای عیادت اورفتم و همانطور که خوابیده بود مطالبی و اسراری فرمود و بمناسبت این شعر حافظ را خواند .

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
و بعد گفت آنچه گفتم و شنیدی بکسی نگوئی و در آنوقت بقوه بصیرت و فراست ایمان دانست که من قابل ترقی و مستعد حمل حقائق و حافظ اسرار و رموز ، و مرا اجازه تدریس داد و تا دوازده سال برای پرهیز از ریا و سمعه بکسی ارائه ندادم و از همه پنهان داشتم و چون

کتاب مفصل را طبع کردم و نسخه بحضورش اهداء نمودم و بعد از چندی از عیوب او پرسش کردم فرمود هیچ عیبی ندارد جز يك عیب و آن اینست که اجازه نامه مرا نیاورده گفتم از آنکه ریا نباشد و خیال هوا نشود و در آن زمان سخت ملاحظه خدا و اخلاص و دوری از هوا داشتم چون این زمان تا آنکه در سال (۱۳۸۵) در جلد اول فوائد الحجتیه طبع شد و در ایام حضور ~~م~~ بخدمت وی بحضور ادیب خاوری و حاج شیخ علی عرب راه یافتم و علوم غریبه را از رمل و اعداد و جفر و طلسمات و تسخیرات و هیئت و نجوم و جزاینها در نزد آن دو آموختم و مردانه کوشیدم و بتوفیق حق و عنایت امام عصر (ع) باسرار و رموز آن علوم پی بردم تا درین فنون ماهر شدم و استاد کامل گشتم و برای تحصیل فقه و اصول و حکمت و کلام نزد استاد فقیه سبزواری و حاج سید علی رضوی و حجة الاسلام کلباسی شتافتم و روز و شب با جدوafi و جهد کافی دامن همت بکمر زده و آستین بالا کرده ، و فرس جدراندم و از خورد و خواب باندك اکتفا کردم و از سرما و گرما پرهیز نکرده و دیده به تحصیل دوختم و هر جا فاضلی و عالمی دیده یا شنیده بحضورش رفته و خوشه ها از خرمنش و گلها از گلشنش چیده و درهم و دینار در تحصیل علوم فراوان صرف کرده و تملق بسیار و ناز بزرگان کشیده و خدمت دانشوران کرده تا بکنوزی رسیده و برموزی دست یافته و باندك زمانی براقان تفوق بسته و مشارالیه بالبنان گشته و زمانی برای استفاده از استاد فاضل هاشمی سبزواری ~~م~~ را برحضر و غربت را بر شهر خویش اختیار کرده و بشهر سبزواری رفته و مدتی در آنجا رحل اقامت افکنده و باندك زمانی علومیکه باید در مدتها اخذ شود اخذ کرده و از بحار علومش فرائد بسیار استخراج کردم ، و از موائد فضائش سورها خوردم و فایده ها بردم که ذکر آنها درین مختصر ممکن نیست و چون در امر تحصیل و زندگانی و کتاب در مضیقه بودم بحدیکه که وصفش دل خواننده و محزون و جان او را افسرده کند بدل چنان افتاد که چه میشود از طلاب درس شهریه مختصری مأخوذ شود نزد استاد حاج سید علی رضوی درین باب استخاره کردم استخاره مساعد آمد در آن زمان از طلاب بعضی از دروس ماهی پنج ریال و از طلاب بعضی درسها ماهی یکتومان میگرفتم و طلاب درس کتاب سیوطی ما در آن زمان به صد نفر رسیده بود و این عمل در نزد بعضی نیکو نبود و این عمل بگوش استاد رسیده بود و از تدریس من مطلع شده ولی سخت خوش حال بود و گاهی از عدد درسهایم پرسش میکرد ، و گاهی از عدد طلاب درس میپرسید و چون میگفتم منبسط و فرحناك میگردید رحمه الله علیه چگونه خوش حال نشود که شاگردی چون خود پرورش داده که مایه سعادت خود و دیگران است

و ثواب فراوان برای او منظور میشود و ایکاش من در این مدت تدریس شاگردی چون خود تربیت میکردم و چون کسی را بامن چون من با اساتیدم پیدا نکردم شخصی را تربیت ننمودم نه آنکه من تقصیر کرده باشم و از سال (۱۳۷۱) قمری تا سال (۱۳۸۶) در مسجد گوهرشاد در شبستان استاد فقیه سبزواری تدریس میکردم و بعد از فوت استاد فقیه سبزواری و دیگرگون شدن اوضاع مسجد و محبت من با استاد مجلس درس را بیاغ رضوان در کنار مقبره استاد انتقال دادم و مدت هشت سال در آنجا تدریس کردم تا آنکه در سال (۱۳۹۵) قمری در اواخر سلطنت محمد رضای پهلوی باغ رضوان بر اثر ستم او خراب شد حوزه تدریس را بمدرسه نواب و مدرسه سلیمانخان انتقال دادم صبحها در مدرسه سلیمانخان و عصرها در مدرسه نواب تدریس میکردم و بعد تمام دروس در مدرسه نواب گفته میشد و هر روزی ده درس تا ۱۲ درس میگفتم چنانکه الان میگویم و از حوصله و جدیت من طلاب در حیرت بودند و گاه میشد شش ساعت متوالی درس میگفتم و قریب سه سال در آن مدرسه درس گفتم و بعد مجلس تدریس را در مدرسه (امیر المؤمنین) نزدیک منزل شخصی انتقال دادم و اکنون چهار سال است در آنجا مشغول بتدریس و تکمیل نفوس و تربیت طلاب مستعد هستم و درس رسمی من علوم ادب است و قریب چهار سال است که باصرار طلاب معالم الاصول نیز درس میگویم و گاهی حکمت و کلام نیز تدریس میکنم و در سال (۱۳۸۹) برای تدریس در مدرسه آیة الله میلانی دعوت شدم و مدت ۷ سال تقریباً مشغول تدریس علم ادب و حکمت و کلام در آنجا بودم و مدت دو سال در مسجد مقبل السلطنه بامر استاد فقیه سبزواری قدس سره اقامه نماز جماعت داشتم ، و بعد بواسطه کثرت مشاغل تدریسی و امر استاد ادیب نیشابوری قدس سره ، و قید عظیم بودن نماز جماعت که هیچ تعطیل ندارد ترك جماعت کردم و بکثرت تدریس پرداختم و درین مدت اساتید بسیاری را خدمت کردم و شرح حال اعظم آنها خواهد آمد و در مدت زندگانی و تحصیل تاکنون از هر گونه ریا و سمعه و خود نمائی و شهرت پرهیز داشتم و غیر از رضای الهی چیز دیگر منظور نبوده و همواره میگفتم و میگویم و باخدای خود باین شعر مترنم هستم .

گر جز رضای تست غرض مر مرا ز عمر
بر چیزها مده بدو عالم ظفر مرا

و اگر شهرتی هست از لطف حق است و اگر حدیث نعمتی میشود از باب (واما بنعمة ربك فحدث) میباشد و در راه تحصیل از هیچ خدمت و زحمت روگردان نبودم ، و از جان و دل خدمت استاد میکردم ، و نهایت تواضع و خشوع را در حضور و غیاب بکار میبرد ، و رعایت حقوق و نعمت و شکر گذاری را بکار میبستم ، و تا آخر عمر با او از در صفا و وفا و

دوستی و محبت می‌آدم و هیچ بدگوئی و مذمت او نداشتم و اگر عیبی داشت از آنکه آدم بدون عیب جز انبیاء و ائمه نیست و اگر سهو و خطائی از او سر میزد پوشیده میداشتم، و از حق او دفاع میکردم برعکس حال بیشتر طلاب روزگار و بعضی از آنها چون حجة الاسلام کلباسی چون جدیت و صفا و وفای مرا مشاهده میکرد مکرر میگفت کاش در جوانی باتو مصادف میشدم تا در تکمیل و تربیت تو نهایت کوشش و غایت جدیت بکار برده میشد، و از عهد تعلیم تو بر می‌آدم، و میگفت چون تو جدی ندیده‌ام از آنکه ایام تعطیل و شبها نیز تعلیم میگرفتم، و تحصیل میکردم و فاضل هاشمی نیز درباره من چنین میگفت زیرا بحضور هر دو در حال پیری و نقاهت و مریضی و کسالت رسیدم، و چون از طلاب مختصر شهریه میگرفتم بعضی از مقدسین مرا ملامت میکردند غافل از آنکه حق التدریس گرفتن از علوم ادب غیر مشروع نیست و ثانیاً استاد منحصر بمن نیست و استاد بهتر از من چون ادیب نشابوری زنده است و ثالثاً شهریه گرفتن من از باب ضرورت و ناچاری بود چون مرا کسی جز خدا نمیشناخت و از حال من اطلاع نداشت و مناعت طبع من مانع از اظهار حال در نزد مردم بود و چون الان حریص و طامع و متملق و حاشیه نشین نبودم و الان که سال ۱۴۰۰ قمری است بسیاری از شهریه‌ها و تقسیمات که بدیگران میرسد مرا چون صاحب فک محروم از آن کرده‌اند از آنکه حاشیه نشین نیستم و مداح نمی‌باشم بدرجه که وقتیکه مرا در مدرسه آقای میلانی برای تدریس دعوت کردند گفتم با سه شرط می‌پذیرم یکی آن بود که از من توقع حاشیه نشینی نکنید چون مرا مشاغل بسیار می‌باشد و قدر عمر خویش را نیز میدانم و تا نصف شب بیدار بودن و نماز صبح قضا شدن یا اول آفتاب بودن از عهده من بر نمی‌آید و از علماء عصر که بهره نیست و مردم دیگر نیز مرا نمیشناسند و شاید حق خواسته که ولی نعمت فقط او را بدانم و چنان باشم که امیر (ع) گفته و ان استطعت ان لایکون بینک و بین الله و نعمه فافعل و مرا در آن زمان شاگردان بسیار بود بدرجه که در مسجد گوهرشاد و باغ رضوان گاهی منبر می‌آوردند تا سخن مرا همه بشنوند و روزی از شهر نشابور بمشهد می‌آدم در میان اتوبوس با آقای شیخ عماد نشابوری که از علماء آندیار بود مصادف شدم، و در روزگار قدیم که در نشابور بودیم با پدر من آشنائی داشت و بمنزل مامی‌آمد از من پرسید در مشهد بچه کار اشتغال داری آیا الان مشغول درس هستی گفتم آری هم درس می‌خوانم و هم درس می‌گویم گفت چه درس می‌گوئی گفتم ادبیات گفت شنیده‌ام در مشهد برای تدریس و دو نفر شهریه می‌گیرند یکی آقای ادیب نشابوری او را میشناسم، و یکی آقای هاشمی او را نمیشناسم

او کیست با خنده گفتم چون بمشهد آمدید او را خواهید شناخت ، وباو نگفتم آنکس هم صحبت تست و چون بمشهد آمدم قضیه را بپدرم گفتم از قضا بعد از چندی با پدرم در بازار میرفتم با شیخ عماد معادف شدیم بعد از حال پرسى پدر باو گفت ور وبمن کرد آقای هاشمی را شناختید آنجا قضیه را تکرار کردم بمن از روی تعجب نظر کرد زیرا در حق من چنین گمان نداشت و پدرم نیز گمان نداشت و خود نیز گمان نداشتم در اول تحصیل که در آخر حجت هاشمی میشوم و چون استاد ادیب خواهم بود و این مقام بیک نظر امام حاصل شد و او را قصه ایست طولانی و پدر من از ترقی من بسیار خوشحال بود و نظیر این حکایت آنکه سالی بسزوار رفتم برای دیدن فاضل هاشمی در مدرسه فخریه که سابقاً در آنجا بودم در حجره پائین اطاق گرفتم یکی از طلاب قم وارد شد در حالیکه کتاب من در پیش من بود او را برداشت و نگاه کرد و گفت آقای هاشمی شنیده ام در مشهد درس میگوید ولی او را ندیده ام من چیزی نگفتم و هنوز کتاب در دست او بود که یکنفر از طلاب وارد شد و وی مرا میشناخت با او سخن قبل را تکرار کرد و باو گفت صاحب این کتاب را شما دیده اید من اشاره کردم باو که مرا معرفی مکن فوراً گفت صاحب این کتاب همین آقای بزرگوار است که اینجا نشسته تا این سخن را شنید سخت خجالت کشید و مرا احترام کرد ، و عذرخواهی نمود ، و ساعتی نشست و رفت و اکنون که سال ۱۴۰۰ قمری است از تمام آباء روحانی جدا شده چون از جهان گذشته اند و قریب هشت ماه است که پدر جسمانی را نیز از دست داده ام و آباء ثلاثه من بجهان دیگر شتافته و تاکنون که پدر داشتم خود را پسر می پنداشتم و از مرگ بر حسب ظاهر دور و اکنون که فقط پدرم بمرگ نزدیک و گذشت از جهان قریب شده

(نسب مؤلف)

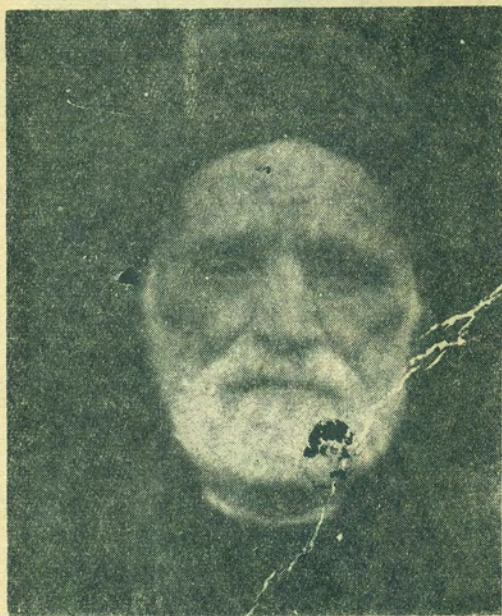
از طرف پدر بامام هفتم علیه السلام منتهی میشود با این وسائط - علی - حسین - صادق - عباس - غیاث - حسین - تاج الدین - حسن - محمد باقر - تاج الدین - علی - تاج الدین - علی - محمد - تاج الدین - علاء الدین - تاج الدین - فخر الدین - محمد - جعفر - حسین - ابوطالب - حسن - حسین - جعفر - محمد - اسماعیل - طاهر - اسماعیل احمد - محمد - احمد - محمد - قاسم - حمزه - الامام موسی بن جعفر علیهما السلام و از جانب مادر به مقدار منتهی میشود و وسائط واسامی آنها در نزد نگارنده معلوم نیست وجد مادری بدون واسطه مرحوم قدوة الکاملین حاج شیخ حسنعلی اصفهانی مقدادی است که قدماء از اهل مشهد و بسیاری از علماء بلاد و رجال سابق از احوال وی اطلاع دارند

جد پدری !

مرحوم سلاله الاطیب حاج سید صادق موسوی از رجال باجلال و شوکت و عزت و مکنت بود اگر چه از علماء نبود ولی با علماء حشرونشر داشت چون مرحوم جد مادری و حاج شیخ علی اکبر نهاوندی و جزاینها و مرا بسیار دوست میداشت و هرگاه مرا میدید این شعر حکیم فردوسی را میخواند

نسب از دو سو دارد این نیک پی زافراسیاب و زکاووس کی

واهل مناجات و دعا و تهجد بود و قرآنی داشت که وصیت کرده بود بمن بدهند و در سال ۱۳۷۵ قمری در ۱۵ شعبان از جهان پرآفت درگذشت و در صحن عتیق طرف شمال مدفون گردید و مدت عمر او تقریباً ۹۰ سال بود رحمه الله علیه و در مدت عمر حاضر بگرفتن عکس نمیشد و از او فقط يك عکس که منحصر است در دست ماست



(پدر نگارنده)

مرحوم سیدالسادات حاج سید حسین موسوی وی نیز چون جدما ا زاهل عبادت و دعا و شبزنده داری و محتاجات بود و با علماء و زهاد مصاحبت داشت و جدمن بوی علاقه فراوان و از بین فرزندان از همه او را بیشتر دوست میداشت وی صبیحه بزرگ حاج شیخ را در منزل داشت و با طرفای ایران سفرهای بسیار کرده و یکمرتبه بحج مشرف شده و دومرتبه به زیارت عتبات عالیات نائل گردیده و در اوائل جوانی بروسیه رفته از آنکه گوسپندان خود را در

مرز روسیه برده و چوپانها بی احتیاطی کرده و وارد مرز شده برای استفاده از آب و علف
 یا خود گوسفندها رفته و آنها را دستگیر کرده بجرم تجاوز از مرز و فرمود مدت یکسال در
 آنجا بوده و در بین سنیها بودیم و بمن میگفتند تو سید آقا خوب آدمی هستی جز اینکه سید
 هستی و میفرمود قاضی ما را یکسال معطل کرد رشوه میخواست و ما مقصود او را نمیدانستیم
 و تصریح نمیکرد تا واسطه فرستادیم و باو گفته بود و رشوه دادیم و ما را غیر مجرم محسوب
 کرد و رها شدیم و همواره کبوتر حرم حضرت رضا (ع) و مسجد خدا بود تا آنکه در ۱۷
 شوال سال ۱۳۹۹ روز یکشنبه از جهان فانی درگذشت و مدت عمر او بهشتاد سال رسیده بود
 و در خواجه ربیع مدفون گردید و از او چند پسر و چند دختر باقی مانده و از او در نزد
 ما عکسهائی مختلف است و یکی از آنها اینست که در سن پنجاه سالگی گرفته شده .



مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی قده

قطب العارفین و شیخ الواصلین حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسنعلی اصفهانی وی
 اصلین ، وزهاد زمانه و از صلحاء ، و اوتاد و اهل کشف و خلصه
~~از علمای مشایخ و عارفان~~

و کرامت محسوب میشد ، بی اندازه رعایت احکام شرع میکرده ، و نهایت احتیاط را در امور مبذول میداشته بکمترین غذا قانع و به پستترین لباس مکتفی ، غذای هر کسی را نخوردی ، و با هر کسی مراوده نداشتی ، صاحب نفس مؤثر ، و در دفع امراض و علاج عاهات عیسای زمان خویش بود ، و آب دهانش شفا بخش امراض میشد و میگفته در سفر حج که پیاده طی مسافت میکردم بسیار تشنه شدم یکمرتبه جام آبی بدستم دادند و نوشیدم و از آن وقت آب دهانم شفاده امراض گشت و همیشه منزلش محل ارتباط حاجت ، و اصحاب نیاز بود و از وی کتابی در دست نیست و فقط چند شعری از وی بیادگار داریم که این رباعی از آنها است .

خوش آنکه دلش زدگر پر نور شود وز پرتو ذکر نفس مقهور شود
اندیشه کثرت از میان برخیزد ذا کر همه ذکر و ذکر مذکور شود

و سالها در نجف بوده و از منبع ولایت و معدن حقیقت و کرامت بهره مند شده و استاد معرفت او بنام حاج محمد صادق در تخته فولاد اصفهان مدفونست که نگارنده بزیارت قبرش رفته و از روحش استمداد جسته و بی اندازه مرا دوست میداشت و بواسطه درنگهداری و رعایت احوال من سفارش میکرده و دست مهر و مرحمت بر سر و صورت من میکشیده و نام مرا نام مولایش نهاده و اگر چیزی دارم از نظر آن مرد خداست و از اثر رسیدن دست او بسر و صورت من و بودن خون او در بدن من و از جنابش طلسم تلائی که آیه مبارکه (سلام قولاً من رب رحیم) را در شرف شمس با دست مبارک نقش کرده ترد نگارنده هست ، و نیز عتیق سپیدی که جمله شریفه (صراط علی حق نمسکه) بر آن نقش شده نیز هست و نیز چاقوئی که برای شفای سم مار و عقرب بکار برده میشود با دعای مخصوص او بیادگار در ترد من هست و نیز از دستور عرفانی و ختومات معنوی بسیار است که بواسطه دانی محترم یا استاد حاج سید علی رضوی بمن رسیده و در وقت فوت او عمر نگارنده در سنینش یا هفت بوده و قابل استفاده کامل نبوده ایکاش از او فائده میبردیم که چون او در صفحه روزگار الان نیست و او حکایات عجیبه و قصص غریبه در افواه و السنه است که ذکر آنها باعث دور ماندن از مراد است و در سال ۱۳۶۱ قمری از جهان گذشت و بر حسب وصیت در صحن عتیق جنب ایوان عباسی مدفون گردید و هنوز قبرش پدیدار و ملاذوملجأ اهل صدق و صفا است و اکنون بر لوح قبرش نوشته (تربت کیمیا اثر مقتدای اهل نظر) و از او چهار دختر و یک پسر باقیمانده که همه در قید حیاتند و پسر او که دانی نگارنده است در تهرانست و پیرو خط پدر است و در اینجا عین نامه که یکی از علماء دزفول یکسال قبل از فوت بجنازش نوشته

درج میگردد که مقداری کاشف از حال اوست .

۲۷ محرم الحرام ۱۳۶۰ هوالحی القیوم از دزفول حضور ساطع النور حضرت حجة الاسلام والمسلمین قدوة العلماء الراسخین قطب رحی الالهیین الموحیدین مولی الاجل الاکرم ، وسناد الافخم الاعظم آقای الحاج آقا شیخ حسنعلی الاصفهانی روحی له الفداء جعلنی الله فداکم ورزقنی معرفتکم ولقاکم لازال وجودکم المثل مؤیداً من الله الجلیل، لتکمیل نفوس الصالة الوالهة الى خیر سبیل وموفقاً لتشیید اركان الدین المبین لایصال المؤمنین الى مراتب الیقین بحق سید المرسلین واوصیائه وعترته الاطیبین پس از مراسم اظهار بندگی این عریضه سوم است که خاطر مقدس را متوجه ووقت ذی قیمتی را مزاحم است امید که مورد قبول یابد وقریباً مفتخرم بدستور کامل فرمایند ، واحیاء شب جمعه نیز ضمیمه شود شاید از توجّهات سامیه آن جائیکه نصیب است وارد شوم وبآن نعمتی که باید برسم برسم والله ولی التوفیق وهو یهدی السبیل ، وسبقت رحمته غضبه ، ضمناً تصدیع میدهد نور چشم السید محمدعلی مشمول است ۲۷ اسفند اورا میخواهند : امساله بعضی از ابتلاآت شخصی دارم که اگر برود بسیار صعوبت حاصل میشود در کیفیت زندگانی حقیر اگر صلاح باشد توجّهی فرمائید شاید امساله هم صرف نظر از بردنش نمودند زیرا بضعف قلبی هم فی الجمله مبتلاست غرض اینست تأخیر در بردنش در امساله بیفتد از جانب خدا ودیگر آنکه یکنفر است که تقریباً شش سال است اولاد برایش نمیشود یا شخصاً دعائی مرحمت بفرمائید ویا آنکه کما فی السابق دستور فرمائید خودم دعا بدهم در خصوص نور چشم السید جلال بعرض بندگی مزاحم عرض میکند که آن اوقاتیکه خدمت رسید و دعای اولاد مرحمت فرموده بحمد الله حامله است و فعلاً قریب وضع است التماس دعا دارد ودعای صبیهاش هم از طهران گمشده امید است ثانیاً دعا مرحمت فرمائید در خاتمه التماس دعا دارم عرض ارادت خدمت آقا زاده محترم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته مزاحم ذره بيمقدار فخر الدین الموسوی است .

واز جناب وی این عکس که کاشف از حقیقت است در دست مامیباشد .



(شکل و شمائل حجت)

قد کشیده ، بینی اشم ، چشم اشهل محاسن بین انبوه و خفیف ، رنگ اسمر
 نام علی کنیه ابومعین لقب حمیدالدین تخلص حجت شهرت هاشمی از سادات موسوی
 وچند عکس از خود که در اوقات مختلفه برداشته شده ، آورده میشود عکس شماره (۱)
 درس ۱۶ سالگی گرفته شده و شماره (۲) درس ۲۰ سالگی در مزار فردوسی و عکس شماره
 (۳) در سال ۱۳۹۸ گرفته شده و شماره (۴) بادائی خویش میباشد و عکسهائی از حوزه
 تدریس آورده شده









(اولاد حجت)

در سال (۱۳۷۷) قمری همسر اختیار کرده اکنون پنج فرزند دارم بدین ترتیب محمد باقر - محمد ناصر - محمد حسین - محمد رضا و پنجم را نام مادر اسم دوم سوم است خداوند همه را از اهل سعادت دارین قرار دهاد و از ابتلاء و فقر و فاقه نجات بخشد

(عقائد حجت)

ملت اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری و معتقد بعقائد حقه امامیه و مسالك علماء محققین جعفری از توحید و عدل و امامت و معراج و معاد جسمانی و مسلك اختیار و ایمان بقضا و قدر و بدار مؤمن بآنچه در قرآن و حدیث رسول و ائمه آمده و تبری از هر چه جز اینهاست و شهادت میدهم بوحدانیت خداوند و رسالت رسول خاتم و ولایت ائمه اثنی عشر و حقانیت مرگ و قبر و حساب قیامت و بهشت و دوزخ و جز اینها و الحمد لله الذی جعلنی من اهل الولایة و من ذریة صاحبها

(اسفار حجت)

نگارنده سطور در مدت عمر سفرهای زیاد کرده و برای دیدن آیات انفسی و آفاقی بمضمون (سیریهیم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم) در داخل و خارج کشور زیاد گشته ام و عجائب و غرائب فراوان دیده و تفصیل آنها را در کتاب جداگانه بنام (اسفار حجت) نگاشته ام و مجموع

آنها قریب به ۵۵ سفر است تا این زمان که (۱۴۰۰) قمری است که نه سفر آن بخارج از کشور ایران بوده که دومرتبه به عراق و هفت مرتبه به مکه و سوریه و لبنان و اردن و پاکستان و مصر بوده و تاکنون از عنایت پروردگار هفت مرتبه سفر مکه رفته‌ام دومرتبه در موسم و پنج مرتبه عمره و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة واصبلا و امید است تا آخر عمر اسفار دیگری حاصل شود .

آثار حجت

قریب به ۲۶ کتاب تاکنون نوشته‌ام که بعضی طبع شده و برخی غیر مطبوع مانده و لاسامی آنها اینست فوائد الحجّیه که در چهار جلد مطبوع است کتبیه است در شرح نهجۃ المرصیه شرح الفیه ابن مالک که از لطف پروردگار شهره بلاد شده و مورد استفاده عام و خاص گردیده و نسخ کتب مثل خود شده چنانچه درسم از عنایات امام هشتم و حضرت امام زمان علیهما السلام نیکوترین درسه‌است و الحمد لله علی هاتین النعمتین و آنکه مرا می‌شناسد و کتب مرا دیده و در دروس من بوده صدق گفتارم را میداند و پروردگار شاهد گفتار من و من شاکر نعمتهای اویم و در چند شعر گفتم :

بهترین شرحها شرح من است	بهترین طرحها طرح من است
هم بیانم خوشست هم قلمم	در میان فحول خود علمم
شکر صد شکر بردو نعمت جزل	حمد صد حمد بردو رحمت و فضل
فضل حق کرده فاضل دهرم	عدل او کرده فاضل عصرم
اسم گشتم علم شدم از مهر	شهره گشتم عیان نمودم چهر
همچو خورشید نام من همه جا	چون شفق ظاهرم بصبح و مسا

و هرچه مراست از آثار رحمت حق است و علامات وجود و فضل اوست و گر نه من ز خود تارو پودی ندارم من ز خود هست و بودی ندارم - کتاب مفصل شرح معطل و جزء بدیع او در سال ۱۳۷۹ طبع شده موائد علویه شرح هفت قصیده ابن ابی الحدید - شافیه شرح حاشیه در منطق - مهدی الاریب - طوابع حجت - مجموعه حجت مجربات حجت بدیع حجت منامات حجت - اسفار حجت - مشاهد حجت - دراری عرب - لئالی عجم - جواهر الاشعار الخواطر المتوارده - الدر الیتیم - القصائد الطنانه - نهایة المراد - ریاض الارواح التیسیر تحفة النمل - تحفة الارواح - خلاصة التیسیر - احسن الوسائل - اربعین - الدر الثمین - دیوان فارسی - کشکول - مرآة الحجة .

۱- استاد حجة الحق ادیب نیشابوری قدس

حضرت قدوة العلماء المتأدیین وزبدة الحكماء المتألهین ، حجة الحق آقای شیخ محمد تقی ادیب راموز نیشابوری قدس سره ، وی از مردان وارسته جهان ، واز نوائغ کیهان بشمار میرفت صاحب صباحت وجه ورشافت قد ، وحسن منظر واصلع محاسن انبوه و کوتاه داشت ابروایش مقوس و بینیش مسرج عالم بعلوم فراوان از معقول ومنقول غریبه و مأنوسه ولی شهرت در علم ادب داشت و درس رسمی وی علوم عرب بود طبعی قانع ونفسی مانع داشت وارسته از هر آرایش و گسسته از هر پیرایش ماندش در عصر مفقود و شبهش در دهر غیر موجود تولد او در سال ۱۳۱۵ قمری در یکی از قرای نیشابور بنام خیر آباد از توابع عشق آباد واقع شده چنانچه خود در گوهر نامه گفته .

سیصد و سه پنچ که شد از هزار زاد مرا مادر نیکو شعار

وبعد از گذشت ۱۸ سال از عمر چنانچه ازین شعر گوهر نامه مفهوم است .

پیش پدر بود مرا دور و گشت تا که سه شش سال ز عمرم گذشت

یابعد از رسیدن عمر به ۱۶ سال چنانچه در جزوه که شرح حال خود و استاد عبد الجواد را گفته زیرا در آنجاست که در سال ۱۳۳۱ قمری بمشهد آدمم و در آغاز نزد دائی خود آقا میرزا محمد مقداری از علوم را تحصیل کرده وبعد در نزد علماء دیگر رفته و مشغول تحصیل علوم مرسومه مأنوسه و غریبه شده از علم ادب واصول وفقه وحکمت و کلام ونجوم وهیئت و رمل و اعداد و جزاینها در نزد میرزا عبد الجواد ادیب نیشابوری و آقا بزرگ حکیم و آقا سید محمد باقر مدرس و آقا شیخ حسن برئی وسید جعفر شهرستانی وغیر اینها و چون در آن عصر مشهد رضوی چون اینزمان خالی از فحول علمی و رجال فضل نبوده بلکه در هرفنی عالمی چند و در هر علمی ماهری دلپسند بوده برای تحصیل علوم نیازی به جلاء وطن واختیار سفر بر حضر و رفتن به نجف وغیر آن نبوده مانند نگارنده که در زمان تحصیل مادر مشهد ادبا وحکماء وفقهاء واصحاب علوم غریبه بود که اکنون یکی از آنها نیست از اینرو سفر نکرده و در شهر مشهد بمقامات علمی نائل آمده واستاد تمام تحصیلات خود را در مشهد بانجام رسانده بدرجه که از اعظم علماء و اکابر حکماء وفقهاء و جامع فنون واقسام علوم شده اگر چه مشهور بعلم ادب تنها بود وبیشتر مردم ویرا جزادیبی نمی شناختند و این بنده داند که وی جامع الفنون بود چنانچه نگارنده را جز دانا بچند کتاب ادب بیش ندانند وغافل آنکه

بإلف حق تمام آنچه دیگران از مردم عصر میدانند خوانده و دانسته و علوم دیگری را فرا گرفته که مردم عصر اسم آنها را نشنیده و بوی بمشام آنان نرسیده ، و وی در اوائل روزگاری در مدرسه فردوسی دولتی اشتغال بتدریس داشته و بعد برای آنکه امیرباشده مأمور و آزاد باشد نه بنده از شغل خود کناره کرده و بتدریس علوم قدیمه از فقه و اصول و حکمت و کلام و ادب پرداخته و در تربیت نفوس مستعد ، وقت خویش را صرف کرده و بعد درس رسمی وی فقط علوم ادب بود ، و برای زندگانی وجه اندکی از طلاب می گرفت و از مشاغل اهل علم جز شغل تدریس را اختیار نکرد ، و در مدت عمر هیچ سفر نکرده جز یکمرتبه یاد و مرتبه تاشابور و کدکن رفته ، و از شهریه مأخوذه مقداری ذخیره کرده بود تا به بیت الله رفته و یکسال در آنجا اقامت کند ولی از سوء قضا مال وی بسرقت رفت و آرزو جامه عمل نپوشید و از جهان درگذشت و در او آخر برای تدریس در آستانه قدس دعوت شد و با شهریه ماهی چهارصد تومان باختیار خود قبول کرد باینکه اگر ماهی چهار هزار تومان میخواست ممکن بود و بعدها دو مقابل شده و در سال ۱۳۸۸ برابر لغزش در برف زمستان پای راست وی شکست و مدتی با عصا بمقبره شیخ بهاء برای تدریس حاضر میشد و بعد در منزل خود تدریس میفرمود و علماء عصر بوی توجهی نداشتند و طلاب زمان که بیشتر شاگردان وی بودند از او خبر نمیگرفتند زیرا حاجت باوند داشتند چنانکه عادت بیشتر ابناء زمان اینست که در وقت نیاز شخص را میشناسند و چاکر و مخلص ویند و سلام روستائی دارند و چون رفع حاجت آنها شد گویا او را نمیشناسند چنانچه بیشتر شاگردان سی ساله من چنین هستند ولی من بحمد الله و بعنایت و توفیق او حق نعمت را نگاه داشتم و وظیفه عبودیت را انجام دادم و تا آخر جانهای با صفا و وفا بودم و با اینکه حوزه تدریس عظیم تر بود و در ظاهر از وی بی نیاز بودم ولی در معنی با وسخت حاجت داشتم از آنکه او دریا و من جدول و او بحرو من ابر بلکه من قطره و او بحر اعظم بود و میگویم (کل خیر عندنا من عنده) و نیز گویم:

وما انا الا قطرة من سحابه ولو انسى الفت الف کتاب

و لا اقل هفته یکمرتبه خدمتش میرسیدم و بسیار هدیه بحضورش میبرد و از اسرار و رموز علوم از وی میپرسیدم و روزی بعد از مدتی بواسطه کثرت مشغله بحضورش رفتم و وقت وداع فرمود اینجا بیشتر بیایید و مانند دیگران نباشید و روزی در سال ۱۳۹۲ بنزدش رفتم و نشست و از او درسی خواستم و عده بوقت دیگر داد گفتم حضرت استاد اوقات میگذرد و وقتها غنیمت است یکمرتبه این چند شعر مثنوی را با آهنگی جانفزا که هنوز صدایش در گوشم هست خواندند گفت پیغمبر ز سرمای بهار تن میوشانید یاران زینهار کاین بهاران بادریختان میکند باتن و جان شما این میکند

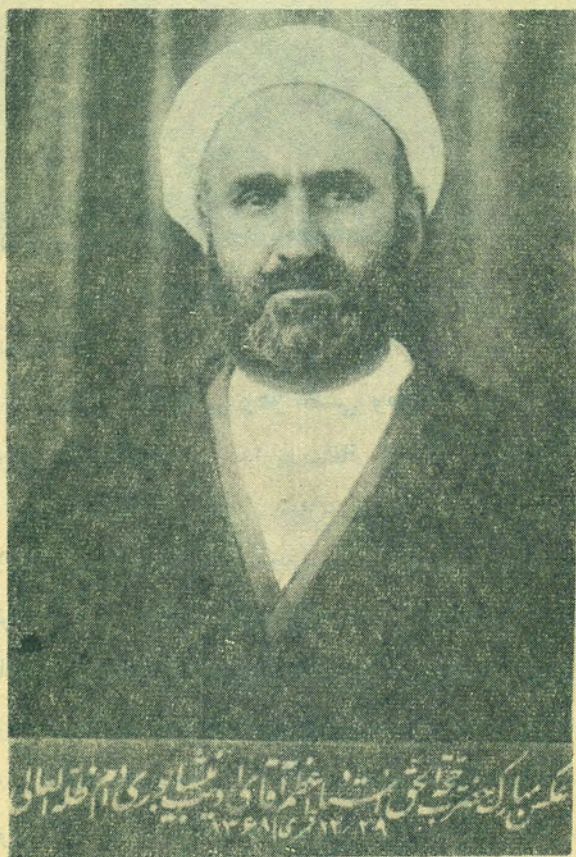
پس غنیمت باشد این سرمای او
 و فرمود ما الان آن بهاریم غنیمت هستیم تایک چند روزی هستیم بعد گفت حالا هستیم
 یعنی چند سالی چون بعد از چهار سال بعد از این واقعہ در ۹۶ فوت کرد و بعد گفت آن
 مناجات نذر خسرو ہمیشہ در نظر ما هست کہ در وقت مرگ مناجات میکند و بابرادرش ابوسعید
 سخن میگوید دیدہ اید گفتیم مختصری اکنون بفرائید فرمود مفصل است در ریاض السیاحۃ
 و آنشکدہ آذر ذکر شدہ وای خوانندگان کتاب حجت ہاشمی نیز آن بہار است کہ باید
 وجودش را مغتنم دانست کہ روزگار چون او کم دیگر بہ پروراند ولی کجاوکی و گویم
 مقدار آفتاب ندانند مردمان
 و در وصف استاد بسیار گفتہ اند و نگارندہ این چند شعر را درہ اوائل تحصیل در حق
 او گفتہ ام .

یا جامع العلم والاداب والفخر	دامت ظلالک فی الدنیا الی الحشر
انت الادیب الذی قدنلت مرتبۃ	فی عالم الخلق والافلاک والامر
انت الادیب الذی قدنلت مرتبۃ	مانالہا احد فی صفحۃ الدهر
انت الادیب الذی جلت صفاتک عن	وصف الخلاق ان کانوا ذوی نظر
کل اللسان وتاہ العقل فی طرف	اعطاک رب البرایا خالق البشر
انت السلیمان والتلمیذ قبرۃ	فاقبل ہدیتها یا عالم العصر

و مرا بجنابش علاقہ بسیار و ویرا بمن عنایت و توجه بی اندازہ بود و دفعات فراوان بمنزل
 ما آمدہ بویژہ در شبہای ماہ مبارک ، و در محفل از علماء بزرگ چون فقیہ سبزواری و آقای
 قمی و غیر اینہا بود و وی متکلم وحدہ بود و گاہی با حضرتش بخارج شہر میرفتم و آنی از
 وی جدا نمیشدم و ہموارہ از او فائدہ میبردیم و ویرا از روی صدق وصف او جان و دل خدمت میکردم
 و چون مرا با صدق و وفا میدید از تعلیم و تربیت من دریغ نداشت و ویرا تا سال ۱۳۶۸ فرزند
 باقی نمی ماند تا آنکہ از دائی خویش کہ در آن زمان بدرس وی حاضر میشد و مطول را من
 برای او میخواندم دستور دعا گرفته و بعد از آن سہ پسر و یک دختر از او باقیمانده و از وی
 آثار عدیدہ بیادگار در صفحہ روزگار مانده کہ بعضی در مجموعہ بنام گوہر دانش طبع
 شدہ ، و بعضی بنام آئین نامہ و طریقتنامہ و دیوان شعر تا ۱۴ کتاب از وی ظہور و بروز
 کردہ و ویرا در ہر قسمتی شعری است و از شعر اوست این چند شعر از قصیدہ کہ باستقبال
 حکیم سنائی رفتہ .
 بیا ای گوہر ایمان بخلوتخانہ یکتا
 بنوش از بادہ صفوت منہ در کوی نخوت پا
 مشو دل بستہ بر این گنبد پایندہ نہ تو
 مرو دلدادہ بر این تودہ سایندہ غبرا

بفکرت گوش تا آری سراز دروازه دانش بدانش باش تایابی درازدرخانه دریا
 روانت تا بدریاهای حکمت آشنا نبود ندانی مهره تابنده را از لؤلؤ لالا
 دلوجان را بحکمت ساز مشعلخانه کیهان که تابان گردد از خورشید علمت قبه مینا
 روان را ماه تابان ساز اندر توده زرین خرد را اختر تابنده برجو لانگه بالا
 و در زمان حیات چندین کتاب از تألیفات وی را در حضورش نوشتیم مانند طریقتنامه
 آئین نامه - آسایش نامه و بسیاری از قصائد دیگر را یادداشت کردیم و آنچه از کتب و رسائل
 و قصائد و اشعار برای من مفید بود راهنمایی کردی و محل او یا کتاب او را بمن گفتی روزی
 گفت این قصیده سنائی که اولش اینست .

مرد هشیار درین عهد کم است وریکی هست بدین متهم است
 برای شما خوبست حفظ کنید و نیکو قصیده ایست و اگر خوف اطاله نبوده همه او را
 می آوردم و از جنابش دو عکس موجود میباشد که یکی مفرد و دیگری مثنی است و در این کتاب
 اظهار می گردد .





عکس بایک حضرت بیدکان محمد تقی استا اعظم فی الدین شایری دام ظلہ العالی و آقا علی آقاوندی
۱۳۰۴ هجری قمری

و اجازه نامه که در سال ۱۳۷۳ قمری بمن عنایت کرد و او را در اول فوائد طبع کردم
در اینجا نیز ثبت میشود :

بسمه تعالی و هو حسبی و نعم الوکیل

چون عنایت الهیه یار ، و عون خداوند متعال مددگار گشته است ، فرجاد برازنده ،
و فرهمند فرازنده ، و فی صفی ، تقی نقی ، و بارع فارغ ، فاضل فاضل ، متقی جناب مستطاب
شرافتمآب نجل الانجاب و سلالة الاطیاب آقای حجت هاشمی ایدة الله بلطفه الخفی والجلی
مصاحب و متعلم گردیده ، و سنوات بسیار و اوقات افزون از شمار ، باهمت بلند ، و طبع
ارجمند ، و جد کافی ، و جهد وافی در حوزه های تدریس اینجانب برای تحصیل علوم دینیہ
خصوصاً ادبیہ عربیہ حضور بهر رسانیده و بر حسب استعداد فطری ، و ادراک فکری ، بمقامی
عالی رسیده است ، لهذا مجاز و مأذونست که از علوم مأخوذه چنانکه اخذ نموده باملاحظہ
فضائل خلقیہ ، و مراعات آداب شرعیہ تدریس نماید ، و عموم آقایان طلاب و محصلین را

مستفیض و مستفید فرماید ، حرر فی ثمانیة بقین من الشهر الربیع الاول من شهر سنة ثلاث و سبعین و ثلاثمائة بعد الالف من الهجرة القمریة النبویة علی صادعها الف من السلام والتحیة ، وانا العبد الابق من مولاه محمد تقی ابن المؤید المسدد المرحوم المبرور اسدالله النیسابوری الهروی الاسکندری الاثنی عشری الشهیر بالادیب النیسابوری حشر همالله فی الدار الآخرة مع العترة الطاهرة آمین یارب العالمین . الاحقرادیب نیشابوری .

(صورت تقریظ بر کتاب فوائد)

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد للصانع الحکیم ، والصلوة علی نبیه الصادع الکریم ، وعلی آله المیامین الی لقاء یوم الدین .

وبعد بر خردمندان هوشیار پوشیده و پنهان نیست که سعادت دنیوی و اخروی و پایه علوم دینی ، و معارف حقّه نهاده شده ، و در هر زمانی اهل علم و معرفت شریفترین مردمان بوده اند و دیگران بر اثر راهنمایی آنان بشرافت و سیادت میگذرانند از اینرو افراد برجسته هوشمند بتحصیل علوم و تکمیل نفوس همواره میپردازند ، ورشته هوا و هوس را از هم گسسته مینمایند طریق نشر علوم را بوسیله بیان و بنان می پیمایند سزاوار است در این زمان جناب مستطاب مروج الاحکام ، وثقة الاسلام آقای حجت هاشمی را یکی از ایشان بشمار آورد معظم له سنوات زیادی با جد کاف و جهد واف و در حوزه تدریس اختصاصی اینجناب و سائر آقایان علماء اعلام حضور یافته و در تحصیل علوم متنوعه رنج بسیاری برده چنانکه شایسته مقام شامخ تدریس شده است آنگاه سالهای فراوان طلاب علوم را از حسیض جهل و نقصان بدرجه علم و عرفان رسانیده است اینک پس از طبع و انتشار کتاب بدیع تألیف شرحی بزبان فارسی بر کتاب «النهجة المرضیة» فرموده و در آن لطائف بسیار و نکات بیشمار بطور ایجاز و اختصار گنجانیده و مشکلات کتاب را با عباراتی ساده و روشی پسیدیده روشن ساخته است بجاست که عموم طلاب علوم این شرح را مورد استفاده و اهتمام قرار دهند و بچشم عزت و احترام ملاحظه فرمایند . حرر غره ذی الحجة الحرام سنة خمس و ثمانین و ثلاثمائة بعد الالف من الهجرة النبویة القمریة و ارجو ان لا ینسانی فی مظان استجابة الدعاء (العبد الضعیف ادیب نیشابوری) وگاهی عازم سفر عراق بودم و اداره گذرنامه در صدور گذرنامه کوتاهی میکرد از استاد خواستم نامه به آیه الله حاج میرزا احمد کفائی بنویسند تا وی به اداره گذرنامه سفارش کند چون سخن او را دولت می شنید ، استاد این نامه را مرقوم فرمود : حضرت آیه الله کفائی دامت برکاته پس از استعلام از صحت و استقامت وجود مبارک بعرض عالی میرساند که

جناب مستطاب ثقة الاسلام آقای حجت‌هاشمی سبط مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی از جمله آقایان مدرسین عظام ، واز افاضل ایام شمرده میشوند باآنکه در مراتب قدس و تقوی هم ممتاز و امام جماعت است عازم زیارت مشاهد مشرفه شده‌اند چون روزگار مساعدت نکرده متمنی آنکه اسباب انجام سفر زیارت ایشان را کاملاً مقرر و معین فرمایند البته همواره حضرت عالی را متذکر و متشکر خواهند بود این بنده هم سپاس گذارم .

الاحقر ادیب نیشابوری

و گاهی از وی خواستم تا شهادتی بدرستی و وفا و دیانت من در ایام تحصیل و خدمت بدهد این نامه را نوشتم حضور مبارك حضرت حجة الحق آية الله المطلق امام ائمة الادب ، و فخر العجم والعرب قدوة اصحاب التحقيق وزبدة ارباب التدقيق سيد الحكماء المتألهين ، وسند العلماء المتأدبين ، استنادنا الاعظم وروحنا المكرم ادام الله ظله العالی این کمینه بنده فقیر و تلمیذ صغیر ، بالسان عجز و انکسار ، و باحال ذل و افتقار ، تقاضا میکند که نظر مبارك را راجع باین مخلص بی‌ریا ، و شاکر باوفا در این مدت خدمت و بندگی درباره دیانت و وفاء ، و ادب و صفا مرقوم فرموده هر چند خود شرمندهام که (ما عرفناك حق معرفتك) تادلایل وافی و برهان کافی برای صاحبان خرد و ادب ، و ارباب شرف و حسب باشد . زیاده خواهان بقاء وجود و دوام ظل پر جود شمایم .

بنده مخلص حجت‌هاشمی خراسانی

(نوشته استاد)

بسمه تعالی در باب دیانت و ادب و صفت وفاداری شما را پسندیده و ممتاز و از توصیف بی‌نیاز دیده و یافته‌ام ، ولی زبان ناشایستگان راجع بخدا و پیغمبر و ائمه طاهرین هم در کام آرام نمی‌گیرد و نباید بمهملات اعتناء کرد و افسرده شد . الاحقر ادیب نیشابوری .

و من این شهادت را از استاد خواستم تا شاهدهی باشد مرطلاب را که من با استاد خود چنین بوده‌ام و وی از من راضی بوده و خلاف شرع و عرفی از من ندیده ولی استاد پنداشته بود من از گفتار مردم افسرده‌ام اگر چه مردم درباره من استاد فقیه سبزواری و استاد ادیب نیشابوری حرفهائی میگفتند بدرجه‌ای که یکی از شاگردانم که بدرس می‌آمد بدینجهت درس را ترك گفت و هرگاه در مسیر با او مصادف میشدم صورت از من برمیگرداند و از طرف دیگر میرفت دانستم غولی وی را راهزنی کرده بعد از چندی بدرس حاضر شد و خود اظهار کرد در باره شما حرفهائی شنیدم و چون تحقیق کردم همه باطل بود گفتم چرا از اول باباطیل حسودان گوش میدهی باینکه خود چشم و عقل داری و شبی در میان صحن عتیق

گفت درباره شما و آقای ادیب و آقای سبزواری مردم حرفها میگویند گفتم این حضرت رضا (ع) شاهد است که ما را اعتقادی جز آنجا در قرآن و حدیث و گفتار ائمه اطهار است اعتقادی دیگر نیست اگر چه ما صاحب بیشتر از علوم هستیم و از حکمت و فلسفه دم میزنیم ولی ما تابع حکمت ایمانی نه حکمت یونانی هستیم و چون قیامت در پیش است از گفتار مردم باک نیست (ولا تقف ما لیس لك به علم) و من چون از اول با آقای ادیب و آقای سبزواری و آقای میلانی صاحب بودم و مردم عوام کالا نعام را در حق آنها اعتقادی نبود اگر چه در نزد عقلاء آنها مردان پاک و با حقیقت بودند مرا بآن نظر می نگرند و گویم (انا اواياکم لعلی هدی اوفی ضلال مبین) - و در روز نهم ذیحجه الحرام ۱۳۹۵ بحضورش رفتم چون نشستم دوجزوه بمن عطا کرد که یکی از آن دو خلاصه در شرح حال خود و استاد میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری بود بعد تقاضا کردم خطی در ظهر آن مرقوم کنید تا بیادگار بماند فرمود از من یادگار زیاد دارید گفتم یادگار زیادتر و تازه تر میخواهم قلم گرفت و در پشت آن جزوه نوشت بیا ایجان رفیق هاشمی باش بکوش و بندگی کن زادمی باش

الاحقر ادیب نیشابوری

و شهرت هاشمی را وی از بین الفاظ اختیار کرد و گفت از میان الفاظ حجازی و هاشمی را بهتر می دانم و من نام هاشمی را گرفتم و در شب یکشنبه بیستم ذیحجه ۱۳۹۶ از جهان فانی دیده بربست و بروی مولایش امیر (ع) چشم گشود و از جام بقا نوشید و جامه بهشتی پوشید و در صحن عتیق جانب غربی در میان غرفه مدفون گردید، و وصیت کرده بود که بر لوح قبرش نقش شود (هذا قبر من دفن فیه جوهر العلم و حقیقه الادب) و چون من او را خوب می شناختم در مرگش سخت سوختم و از فراقش بسیار گداختم چون (اهل ادب را ادیب داند مقدار) و در وقت حیاتش علماء شهر را بوی اعتنائی نبود و بعد از ممات برای مجلس تعزیه او بر یکدیگر سبقت می گرفتند و نیکو گفته فخرالدین رازی :

المسرء مادام حیا یستهان به و یعظم الرءء منه حین یفتقد

(۲) استاد آیه الله فقیه سبزواری قدس سره

سیدالعلماء و المجتهدین ، و قدوة الفقهاء الکاملین ، حجة الاسلام و المسلمین حاج میرزا حسین فقیه سبزواری قده ، وی از اعظم علماء و اکابر فقهاء بشمار میرفت و جامع اکثر فنون و علوم صاحب قدرشید و ریش انبوه سفید ، و چشمهائی درشت و اصلع پیشانی طولانی بود ، مردی فعال و خلیق مظهر اسم (قاضی الحاجات) بشاش و شیرین کلام و نیکو بیان درس رسمی وی فقه و اصول بود و در ایام ماه مبارک رمضان در مسجد گوهرشاد منبر میرفت و جمع بسیاری برای استماع مواعظ و سخنان دلپذیرش حاضر میشدند و کلامش جلادهنده

قلوب و صفا بخشنده ارواح بود و از منابر وی نود منبر در نزد نگارنده است که در وقت وعظ او نوشته ام و از وی آثار علمی باقی نمانده جز تقریراتی در اصول و فقه و آنهم غیر مطبوع است ولی آثار ظاهری از وی زیاد بظهور رسیده از مساجد و مدارس و جزاینها و معظم آنها باغ رضوان بود که بصورت مدرسه عظیم و بنای عجیب و غریب بود که در آخر سلطنت محمد رضای پهلوی در اثر ستم وی در مسیر تخریب واقع شد و فقط قبر وی باقیمانده ، و لقب فقیه در نجف باو داده شده بجهت مهارت او در این فن و بر حسب کمالات نفسانی و فضائل انسانی و اخلاق و آداب و قضاء حوائج خلق ، و کثرت محبت مردم عاقل او را محسود اقران و امثال خود واقع شد بدرجهای که در منابر از او بدگویی میکردند، و در محراب او آب میریختند و از هر گونه سعایت و بدگویی در حق او کوتاهی نداشتند بحیثی که در اوائل تحصیل از کثرت بدگویی مردم مشهد نگارنده از او کناره میکردم و از دیدن و شنیدن کلامش اعراض داشتم ، و از حضور در پای منبر او در ماه مبارک دوری مینمودم با اینکه هیکل ملکوتی او بس جذاب و جمال الهی او سخت دلربا بود ، و مرا جذب میکرد و بجانب خود میکشاند ، و مشتاق بلقاء و مصاحبت او میساخت ، و باخود میگفتم این امر بیست بس عجیب تابه بینم چون میشود آیا حال او چون آقای ادیب است یا نه تا آنکه هدایت الهی مرا یار شد ، و لطف پروردگار مرا مددگار گردید ، و گوش از سخن مردم بستم ، و رشته خود را از مصاحبت باعوام و خواص گسستم و دیده عقل را باز کردم و بدو پیوستم و شب و روز با او نشستم و خلوت و جلوت او را دیدم بر من هویدا شد که آنچه مردم گویند از حسد است و بدون تحقیق است و عجب است از مردم که چگونه عالمی چون او را بدمیگویند و دانشوری رامانند او اذیت و آزار میکنند و چون او مردی را تاکنون ندیدم که خالی از هر گونه مکر و ریا و حيله و هوا باشد از اینرو از جان بنده اوشدم و حلقه غلامیش در گوش کردم و خدمت او نمودم ، و چون مرا مستعد و قابل و باحقیقت دید در تربیت من کوشید و جامه های فضائل بر قامت من پوشید ، و اسرار و رموز بسیار بمن آموخت ، و در درس فقه و اصول او حاضر میشدم و تمام آنها را می نوشتم و اکنون دارم ، و بافرزندیکانه اش حجة الاسلام والمسلمین آقا سید جواد مدظله دروس خصوصی در نزد جنابش میخواندیم از حکمت و فقه و اصول و نهج البلاغه امیر (ع) رابه تنهایی در نزد وی تعلیم گرفتم ، و از مردم زمان ما کسی را نمیشناسم که این کتاب را نزد چنین عالمی تحصیل کرده باشد و بعضی از فرزندان وی گویند در آن وقت باقا میگفتم برای یک نفر شما خود را معطل کرده اید و وقت خود را میگذرانید در جواب میگفت او مستعد و قابل است و تربیت مانند او لازم و واجب است و چنان

مرا دوست میداشت که میگفت آقای هاشمی نور چشم من است و یکاش همه مانند او باشند و یکی از طلاب درس وی در زمان حیات او گفت آقا را خواب دیدم که در مسجد ایستاده بود و طلاب را به شبستانی که شما درس میگوئید هدایت میکرد و من نیز او را بسیار دوست میداشتم و هیچ استادی مانند او در دل من جای ندارد و عجیب و غریب انسانی بود هم از حیث جسم و بدن و هم از حیث روح و جان و حیث این گونه مردم برای بسیاری از مردم و هراسانی منصف گوهر شناس ویرا دوست میداشت ، و او را مردی کامل میدانست ای خوانندگان عظام از این دو مرد عظیم و قصه بدگوئی خلق در حق آنها عبرت بگیرید و از بدگفتن کسان در حق اشخاص فوراً حکم به بدی مکنید بلکه خود با آنها مجالست کنید و حق و باطل را تمیز دهید و در حق من نیز این مردم بدگویند اگر چه من بدم و عاصی و ضعیف هستم ولی آنچه اینها در حق من میگویند دارای آن نیستم و بری از آنها میگویم (زاهد بخدا پرستم) باشد تا در قیامت در دادگاه عدل الهی از آنها انتقام گرفته شود و استاد بسیار بمنزل ما میآمد و از جنابش فائدهها برده ، و رموز و اسراری آموخته و جنابش اول از سبزواریه مشهد آمده و در مشهد مقدس تحصیل کرده ، و بعد به نجف اشرف مشرف شده ، و در نزد علماء بزرگ آن عصر و آیات عظام چون آیه الله نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء عراقی ، و جز اینها تحصیلات خود را بی پایان رسانده و از آنها اجازه اجتهاد دریافت داشته و بعد بسبزواری مراجعت و از آنجا بمشهد آمده ، و از علماء بزرگ محسوب میشده و چون پولهای بیجا چون جدش امیر المؤمنین (ع) صرف نمیکرد طایفهها وزیرهای زمان با او از در مخالفت درآمدند و در منابر و محافل از او بدگوئی و مذمت میکردند ، و دسته ای بر فضائل و کمالات او حسد میورزیدند و وعاظ شهر چون شیخ علی محدث و شیخ مهدی واعظ و غیر آنها نهایت بدگوئی و مذمت را درباره او اعمال داشتند و غایت بدگوئی را درباره سبط پیغمبر و عالم زمان بکار بردند و فرمود چون به نجف رفتم آقا سید ابوالحسن گفت چه کرده که درباره تو شکایتها و نامه های بسیار برای من آمده چون حقیقت مطلب را بگویم صورت مرا بوسید و از من عذر خواهی کرد و بعد مردم عاقل حقیقت را فهمیدند ولی دل بیشتر مردم چرکین بود و تمام بدگویان روزگار سخت مبتلا شدند بعد در سال (۱۳۴۲) شمسی بر اثر تحولات روزگار و انقلابات زمان نیز مردم با او از سرستیز برآمدند و وعاظ چون نوعانی و ضیاء و دیگران او را در منابر و محافل بدگفتند و در حق او کارهایی روا داشتند که از گفتن و نوشتن شرم میآید و در سال ۱۳۴۲ و ۴۳ شمسی دو سال متوالی بسفر مکه و غیر برای ایمنی از شر آنها رفت و در سال ۴۲ باوی در مکه ملاقات کردم و در آن سالها عده مردم نماز جماعت

او از پیشی بیشتر بود و طلاب درس وی به‌سبب رسیدن بود با اینکه باید بعکس باشد و فرمود
 درمکه استخاره کردم برای ماندن یا برگشتن این آیه آمد . (انا کفیناک المستهزئین) از
 اینرو به‌مشهد برگشت و در فراز منبر گفت ای طلاب مرا خیلی اذیت کردید من از شما
 گذشتم ولی آن خراب‌کاریها را اصلاح کنید و بسیار این شعر عرجی را میخواند که امیر
 (ع) نیز تمثال باو میکرد :

اضاعونی وای فتی اضاعوا لیوم کریهه و سداد ثغر
 و نگارنده را در وصف وی قصیده‌ایست طولانی که تمام آن در آخر جلد اول فوائد

در طبع سوم مطبوع است و بعضی از آن این چند شعر است :

در علم و تقوی یگانه — مرد بزرگ زمانه	زی حضرت اوروانه — ذوالحاجه ازهرقائل
در خلق نیکو محمد — نامش بماند مؤبد	ناید بمثلش مجدد — بنگر به‌بینش شمائل
داروی هر درد مندی — نیروی هر مستمندی	مینوی هر فرهنگندی — معطی محروم وسائل
در دین یگانه فقیه است — در نزد انا وجیه است	بیمثل وندوشبیه است — از غابریل و اوائل
ای حضرت سبزواری تو گوهر شاهواری	براسب حکمت سواری — ده‌زاب حکمت بغافل
من بنده همت تو — پرورده نعمت تو	جوینده رحمت تو — برهانم از بند باطل
دانه حقیقت که شاهی — استارگان را تو ماهی	درماندگان را پناهی — حل می‌شود از تو مشکلی

واز جنابش دو عکس دارم یکی مفرد و دیگری مثنی





و چون کتاب مفصل را طبع کردم و نسخه بحضورش اهدا نمودم یگانه دوست من
 حجة الاسلام آقا سید جواد سبزواری که در صفات انسانیت ممتاز و در علم و عمل بی نظیر است
 از پدر خواست تا تقریظی بر آن بنگارد من امتناع ورزیدم و گفتم در آن سمعه وریا است از
 اینرو از استاد ادیب نیشابوری تقریظ نخواستم و اجازه نامه ویرا با اینکه حاضر بود طبع
 نکردم ایشان گفت نوشتن تقریظ صلاح است و طبع کنید و بعد الحاق کنید جنابش قلم بدست
 گرفت و این تقریظ را نوشت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد
 و آله الطاهیرین ، و بعد برار باب دانش پوشیده نباشد آنکه جناب مستطاب علم الاعلام ،
 ثقة الاسلام شریعتمدار آقا سید علی حجت هاشمی خراسانی عمر شریف خود را در نزد احقر
 و بقیه اساطین صرف در تحصیل علوم عقلیه و نقلیه نموده و بحمد الله و المنة بمضمون روایت
 ما اوتی عالم علما و هو شاب در سن شباب بمراتب عالیہ از علم و عمل نائل گردیده و شاهد
 بر فضل ایشان شرحیست که بر مطول نگاشته ، ، و سزاوار هر محصلی است که نسخه از آن

شرح را دارا باشد که در حل معضلات و رفع مشکلات رجوع بآن شرح نماید فلله دره وعلیه
اجره بتاريخ شهر ربیع الثانی ۱۳۷۹ .

فقیه سبزواری

وروزی در خدمتش بودم فرمود اجازه از کسی نداری ؟ گفتم ندارم و نمیخواهم فرمود
لازم میشود برایت بنویسم گفتم پس مختصر وبدون آرایش باشد درآن مجلس این صورت
را نوشت وبمن داد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین وعلی الله علی محمد وآله
وبعد فلا یخفی ان جناب المستطاب علم الاعلام ، ثقة الاسلام شریعتمدار السید علی الملقب
بالهاشمی قد صرف عمره الشریف فی تحصیل العلوم الشرعیة ، وقد جد واجتهد وبلغ بحمد الله
مرتبة من الاجتهاد وله العمل بما استنبط فلله دره وعلیه اجره ، وارجو منه ان لا یرک سبیل
الاحتیاط فانه طریق النجاة وان لا یسألنی من صالح الدعاء

۲۳ رجب المرجب ۱۳۸۳ فقیه سبزواری

ودر سال ۱۳۸۶ که استاد فقیه سبزواری در مریضخانه منتصریه بود روز چهارم ماه
مبارک با آقا سید جواد سبزواری بیعت وی رفتیم فرمود چه میکنی گفتم دوسه تادرس دارم
فرمود چرا نماز جماعت نمیخوانی ومنبر نمیروی رو با قسید جواد کرد وگفت می نویسم اعلان
کنید بمن فرمود درباغ رضوان نماز بخوان ومنبر برو فوراً قلم وکاغذ گرفت ونوشت .
برعموم برادران مؤمنین پوشیده نباشد آنکه جناب مستطاب شریعتمدار آقای هاشمی که
از هر جهت آراسته ومحل اعتماد وعدالت جمیع است از روز یکشنبه پنجم ماه مبارک رمضان
در سالن غربی باغ رضوان اول ظهر اقامه نماز جماعت مینمایند وبعد از آن منبر تشریف
میبَرند از عموم مؤمنین تقاضا میشود حاضر شده کسب فیض نمایند فقیه سبزواری
ومن بجهت اطاعت وی مسئول وی را اجابت کردم خدایش رحمت کند چه بسیار
مهربان وبالطف وعنايت بود نه بادوستان فقط بلکه بادشمنان نیز وگاهی استاد ادیب هروی
که شرح حالش بیاید نامه باستاد فقیه سبزواری نوشته بود ووی جواب او را گفته بود و
من درآن زمان چون با ادیب آشنائی نداشتم نامه او را نگرفتم ونامه فقیه را گرفتم وایکاش
نامه او را هم گرفته بودم وهر دو را درین کتاب درج میکردم وصورت نامه اینست

بسم الله الرحمن الرحیم

(هوای مع الرب الیمانیین مصعد جنب وجثمانی بمكة موقوف)

اعلم یا اخی وقرة عینی انه کثیرا ما کان یختلج بالبال ، الفحص عن الاحوال ، مع ما اكون
علیه من القیل والقال ، ولم اعلم السبیل ، ولم اجد الوصول الی ذلك من دلیل ، حتی جائنی

البشير والقي الى كتابا فقرت عيني ، وقلت يا ايها الملاء اني القي الى كتاب كريم .

اناني من حسن الهروي نظم
كنظم الدر رصع للعقود
حوى حسنا حكي زمن التصابي
وسعدا قد علا سعد السعود

فلما فتحته وقرئته وان سرنى بقاءك ، ولكن سائنى ابتلائك فقلت .

فدقلت لما رانى الله طلعه
ماشاء من حدثان الدهر فليكن
ارى سهيلا وان جلت مطالعه
فان احسنها ماكان باليمن

فتأسفت على بلائك ، وتجرعت الغصص على ابتلائك فتذكرت ماقلت فى حقاك ماوقع
مثل ماوقع فى جواب ماكتبت الى .

قريض قداتى حلو المذاق
يخبر عن كمال الاشتياق
تولى نظمه شخص كريم
حوى فى فضله فصب السباق

وانعم سوره لفظا ومعنى
فجاء الذ من روح التلاقى
لعل الله يجمعنا جميعا
وينصرنا على جيش الفراق

بقيت ايا حسن حليف عز
واقبال على الايام باق

ولكن هذه عادة الدهر الخوان ، وكم له نظير من الجور على الاخوان ، من اهل الفضل
والبيان ، فقلت اسفا على رجل اقول فى حقه .

اذا انسل من غمد الخفى نصل فكره
تجز رؤس المشكلات لدى السهر
فاعطاه رب الناس للخلق رحمة
بمثلة الغيث الدرو رلدى العسر

واى لبيب لم يقر بانه
لقد ادرك الغايات بالنظم والنثر

وتوجهت بقلبي نحو الله ورفعت يدي الى السماء فقلت .

الهى بحق المصطفى ووصيه
وسبطيه والسجاد ذوالثفنات
وبافر علم الاولين وصادق
وموسى نجى الله فى الخلوات

وبالطهر مولانا الرضا ومحمد
تلاه على خيرة الخيرات
وبالحسن الهادى وبالقائم الذى
يقوم على اسم الله بالبركات

اتاك حسين البيهقى ويبتغى
نجاة صديق من هن و هنات

وعزمت على انجاح مقصودك ، وارجو من الله النيل الى مأمولك ، وهو حسبي وحسبك
ونعم الوكيل وقد وقع الفراغ فى ليلة الاولى من شهر الصيام (١٣٦٩) وانا الاحقر حسين الحسينى

المدعو بالفقيه السبزوارى .

و چون او استادی خوش بیان و نکته سنج و جدی جز استاد ادیب نیشابوری ندیدم و از این دو استاد رموز استادی و تدریس و نیکوییانی و شیرین زبانی را یاد گرفتم و هریک در فن خود بوالعجب بود ، و چشم روزگار چون آنها نخواهد دید و چنانستکه ابوطیب متنبی گفته:

مضت الدهور وما اتین بمثله ولقد اتی فجعز ن عن نظرائه

و اساتید دیگر من نیز عجیب بودند و از آن عجائب مانند من بوالعجائب پیدا شده ولی صدحیف که در روزگاری بسیار بدواقع شده ام زیرا برای آنها شاگردی چون من پیدا شد و برای من نصف خود پیدا نشد و و اسفا علی العریة و علی الوحدة و پدر وی از علماء بزرگ بوده که قبرش در سبزوار است و برادر وی نیز از علماء بزرگ سبزوار بوده و برای او دو پسر است که یکی در سبزوار و یکی در مشهد است بنام حجة الاسلام آقا سید ابوالفضل فقهائی دام ظلّه که از علماء مشهد و از بهترین رفقاء من است و مرفقیه سبزواری را فرزندان است که هریک از دیگری بهتر است و بهترین آنها حجة الاسلام آقا سید محمد جواد سبزواری دام ظلّه است و چون او رفیقی و صدیقی باصفا و باوفا ندارم و او نیز رفیقی الهی و خالی از هر گونه غرض و آلاش و ارادتمند به پدر بزرگوارش بهتر از من ندارد و اکنون در مشهد از ائمه جماعت و از مدرسین عظام بشمار میرود و استاد فقیه در سال ۱۳۸۶ مریض شد مدتی در مریضخانه بستری بود و بعد بمنزل آمده و در ۲۴ شوال شب شنبه از جهان فانی بعالم باقی شتافت و جیفه جهان را نزد جیفه خواران انداخت ولی بادل پرخون که با آنهمه خدمت بمردم مشهد و طلاب جزای احسان او را بدی دادند بدرجه که به کرات میگفت جنازه مرا شبانه بردارید از آنکه راضی نیستم مردم در پای جنازه ام حاضر شوند و وصیت کرد جنازه مرا بعد از فوت من اندکی در محل تدریس من بگذارید و من در وفات او یک هفته در سها را تعطیل کردم و در مجالس عزایش حاضر میشدم و در اواخر آنسال و اوائل سال ۸۷ سه استاد من از جهان گذشت و پشت من شکست و دل من خون گردید در ۱۷ رمضان ۸۶ استاد خاوری در ۲۴ ۸۶ — استاد فقیه سبزواری در ۱۷ صفر ۸۷ استاد حاج سید علی رضوی و ایکاش من از جهان گذشته بودم و مرگ آنها را ندیده بودم و اکنون که سال ۱۴۰۰ قمری میباشد هیچ هم سخن و هم زبانی ندارم که از هرسو سخن کنیم و از هرباب در آئیم و از عالم ملک و ملکوت خبر دهیم تا از اجتماع خود لذت ببریم .

۳ استاد آية الله حاج سید علی رضوی قدس سره

حجة الاسلام والمسلمین حاج سید علی رضوی قده از فقهاء عظام محسوب میشود و از

مردم وارسته و باحقیقت و اهل معنی بود و پدر و جد وی نیز از بزرگان علماء مشهود سادات عظام رضوی بودند پدر نگارنده بوی ارادت تمام داشت و وی از مریدان و شاگردان جد مادری من مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی بود از اینرو بمن محبت وافر داشت ، و در راه تحصیل و تربیت من بی‌اندازه کوشش میکرد و پس از تحصیل مقدمات و خواندن سطوح برای تکمیل علوم به نجف اشرف رفته و بعد از چندی مراجعت بمشهد کرده ، و پاره‌افزقه و اصول را نزد وی خواندم و بعضی از اسرار و رموز را که از جدم بیادگار داشت از او آموختم و در اواخر عمر در مسجد ملاحیدر باقامه نماز جماعت اشتغال داشت و چنان بود که خود میگفت چه کنم بی اقبال و در اواخر کتاب عروض همایون را از من بامانت گرفت برای اطلاع بیشتری بقانون شعر و شاعری و در حاشیه آن نقادیها کرده و اشعاری از وی طبع شده و در اوائل اندکی علم اعداد نزد وی خواندم ولی ناقص بود و از او لوح تحفه هفت در هفت قلب خالی را خواستم از عهده برنیامد و من چون بعد نزد استاد ماهر تحصیل کردم ورنج فراوان در یاد گرفتن قواعد او بردم و انواع الواح را دانستم آن لوح را نوشتم و باو گفتم و از من خواست و بوی دادم و مردی با حال و صفا بود و این دوشعر را بسیار میخواند .

رو بفتح کن که ممکن نیست کشف سر معانی از مفتاح
از اکتب کم طلب حقیقت عشق نتوان یافت این لغت ز صحاح

و از شعر اوست این پنج مصرع از مخمسی

فقر تو اید دوست هست عین غنایم درد تو اید دوست هست عین دوایم
ذره و اندر دلست مهر سمایم قطره و اندر برست بحر عطایم

از سیاحت جلال حضرت مولا

و گاهی نقل کردی که مرحوم حاج شیخ جد ما مردی را در مکه دید که این چند جمله را ذکر گرفته و تکرار میکند سبحان من بدنگی - کرمی میان سنگی - موسی که زد عصا را - میخواند این دعا را صل علی محمد - صلوات بر محمد و در روز شنبه ۱۷ صفر سال ۱۳۸۷ در تهران فوت کرد و جنازه او را بمشهد انتقال دادند و در صحن عتیق مدفون گشت رحمه الله علیه و از جنابش این عکس بیادگار مانده



(٤) (استاد فاضل هاشمی قزوینی سره)

حجة الاسلام، قدوة الانام عمدة الحكماء الالهيين آقا میرزا رضا فاضل هاشمی سبزواری
 قدنه وی از توابع روزگار ، و جامع فنون کثیره بود حافظه عجیب ، و بیانی غریب زبانی
 شیرین و کلامی دلنشین داشت راقم حروف در سال ۱۳۷۶ که از طهران سبزوار رفتم و درك
 حضورش کردم او را بحرئى مواج ، و دریائی زخار دیدم ، و بعد بمشهد آمدم و در سال
 ۱۳۷۷ در ۱۵ مخرم برای کسب کمالات و تحصیل بعضی از علوم ، و تکمیل برخی دیگر
 سبزوار مراجعت کردم و در مدرسه فخریه اقامت گزیدم ، و روز و شب بحضورش میرفتم
 و لثالی علوم ، و جواهر فنون را از وی اخذ مینمودم ، و هرچه از وی تراوش میکرد
 می نوشتم ، و هر دری که میسفت آویزه گوش میکردم ، و چون مرا جدی و مستعد دید
 گفت کاش در جوانی با تو مصادف میشدم تا بیش از این افاده و استفاده حاصل میشد و در
 راه تحصیل و تعلیم من سخت میکوشید بدرجه که در روزی يك درس من ترك شد ، و من
 از حضورش با دلتنکی بمدرسه رفتم دیدم شب با حال نقاھت و پیری بمدرسه آمد برای تدارك

تعطیل هر چند از تعلیم امتناع ورزیدم مقبول خاطر نیفتاد درس مرا گفت و بمنزل مراجعت کرد و هرگاه از این رفتار وی یاد میکنم در شگفت میمانم و حسرت میبرم و افسوس میخورم و میگویم عجباً از این همت و محبت و لطف ، و از وی تالیفی باقی نمانده جز حواشی مختصری بر شرح مطالع که در وقت خواندن کتاب در حضورش از روی نسخه کتاب وی همه را استنساخ کردم و مردم شهر سبزوار از وجود او بهره مند نمیشدند بلکه بجهت آنکه دفتر ازدواج و طلاق داشت از وی کناره میکردند ولی خود میگفت از آن رو دفتر را اختیار کردم که دیدم متصدیان و محضر داران عملشان باطل و کارشان فاسد بود و در وصف او شعرهایی گفته شده که این شعر از آنهاست :

فاضل که بفضل و هنر و فلسفه طاقتش طاقتش ولی حیف کتاب لب طاقتش

و میگفت بعد از فوت پدر در محل او باقامه نماز جماعت مشغول شدم در حالیکه موی سرم بلند و عمامه سبز بر سر داشتم بعد از چندی یکی از مأمومین اظهار داشت که موی سرداشتن با امامت پسندیده نیست ناچار موی سر را کوتاه کردم پس از مدتی دیگری گفت عمامه سبز با امام جماعت بودن خوش آیند نمیباشد چون دیدم که باید مطابق بامیل مردم رفتار نکرد و عنان اختیار را بدست آنها داد نماز جماعت را ترك کردم روزی سخن از خیام بود گفت در بعضی از موارد از حد گذرانده و از جاهائیکه دهن لقی کرده اینجاست که گوید

از ما بر مصطفی رسانید سلام آنگاه بگوئید باعزاز تمام

ایسید هاشمی چرا دوغ ترش در شرع حلالست و می ناب حرام

و فرمود من در پاسخ او گفته ام

از ما بر خیام رسانید پیام گوئید با و هنوز خامی خیام

چیزیکه مزیل فهم و قبح ذاتی است با حکم صریح عقل گردیده حرام

شبی باتفاق وی بمنزل فرزندش حسن آقای فاضل زاده رفتم و در آنجا سه نفر دیگر بودند تا یک بعد از نصف شب مطالب عالییه ، و فوائد سامیه از هر سو میگفت ، و من با عشق وافر آنها را یادداشت میکردم و در آتش سخت لذت بردم و تاکنون شبی چون آنشب برای من نبوده و نخواهد بود و برای رعایت حال او بمدرسه رفتم و ایکاش تا صبح میبودم و فائده بیشتر عائد من میشد ، و گوش راست او شنوائی نداشت و گفت آقای افتخار که یکی از حکماء عظیم و اطباء نامی بود میگفت علت آن زیادی فکر است و گفت من در ابتداء و سواس داشتم ، و سر زیاد زیر آب میبردیم شاید از او باشد و نمیدانم کدام است من گفتم شاید علت از هر دو باشد

و در روز ۲۸ محرم باجنابش و چند نفر دیگر تا قریه فیض آباد رفتیم و چون سوار شدیم گفت بعدد حروف بسم الله ۱۹ مرتبه بسم الله بگو و بعد بیش جهت شش قل هو الله بخوان و بهر طرف بدم و این دعا را بخوان .

اللهم انت ربی لا اله الا انت عليك توكلت وانت رب العرش العظيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم ماشاء الله كان وما لم يشأ لم يكن ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیئ قدرا اللهم انی اعوذ بك من شر نفسی ومن شر قضاء سوء ومن شر ذی شرو من شر کل دابة انت آخذ بناصيتها ان ربی علی صراط مستقیم .

بعد درباغی نشستیم و در آنجا بمناسبتی این شعرهای سنائی را با سبکی لطیف و لحنی ظریف خواند که سخت لذت بردم و هنوز آن روز و آن منظره در پیش چشم من هست و آن شعرها اینست :

جهان پر درد می بینم دوا کو	دل مردان عالم را وفا کو
ز دوزخ گرهمی ترسی شب و روز	دل پر درد ورخ چون کهر با کو
درین ره گرهمی جوئی کسی را	سحر گاهان ترا پشت دوتا کو
سراسر جمله دنیا پر یتیم است	یتیمی در عرب چون مصطفی کو
سراسر جمله دنیا پر ز شیر است	ولی شیری چو حیدر بر باس خا کو
سراسر جمله دنیا پر زنان است	زنی چون فاطمه خیرالنسا کو
سراسر جمله دنیا پر شهید است	شهیدی چون حسین کربلا کو
سراسر جمله دنیا پر امام است	امامی چون علی موسی الرضا کو

و اگر تمام فوائد حاصل از او را بخواهم بیاورم کتابی مفصل میشود و یکی از فوائد حاصل از او این رباعی است که سخت لطیف است و از کسی تاکنون شنیده و در کتابی ندیده ام که درباره امیر [ع] و سه صفر پیش از اوست .

در سبقت صوری خلافت مقصود	جز ذکر کمال اسدالله نبود
چون یافت رقم سه صفر قبل از القی	دانست که رتبه کدامین افزود
و چون این شعر فارسی است این شعر عربی که از مردی در مشهد رضوی شنیدم .	
اباحسن ان اخروک و قدموا	علیک ثلاثا ذاک فی نقصهم یکفی
فذا الف الاحاد ان هی اخرت	ثلاثا عن الاصفار تبلغ الی الالف

و شبی در منزل وی بودم و جمعی در آنجا اجتماع داشتند و مردی بنام ملاعلی ، که مدعی

جفر و رمل و اعداد بود در آنجا حضور داشت و با او سخن از اعداد رفت گفت من يك مربع میگویم و تا بیست روز مهلت میدهم و هر کس آورد باستادیش معترفم و من در آن وقت در فن اعداد استاد کامل نبودم با خود گفتم یارب این چه مربعی است که اینمقدار مهم و مشکل است گفتم کدام است گفت مربع ذوالکتابه (فتاح) گفتم باشد تاشب اندیشه کنم شاید از عهده بر آیم چون بمدرسه آمدم فکر را بکار انداختم و از پروردگار استمداد جستم و گفتم خدایا این مرد خراسانی و گدای امام هشتم را در پیش مرد سبزواری شرمند مساز از عنایت حق بجای یکی ، دو مربع نوشتم و فردا بر او عرضه داشتم و چون دید سخت در شگفت ماند ، و انگشت حیرت در دهان گرفت و آن دو مربع اینست که آن دو را مربع سبزواری نام گذارده ام :

ح	ا	ت	ف
۳۹۹	۸۱	۵	۴
۷۹	۴۰۱	۲	۷
۳	۶	۸۲	۳۹۸

ح	ا	ت	ف
۴۰۱	۷۹	۵	۴
۷۸	۴۰۲	۳	۶
۲	۷	۸۱	۳۹۹

و بعد غیر از این دو قسم نیز ده قسم دیگر رقم زدیم و در کتاب نهایة المراد الواح عجیبه و غریبه آورده ایم هر که خواهد باید بآن کتاب مراجعه کند تا کتابی بیند بس غریب و لطف امام هشتم (ع) را درباره من مشاهده کند و فرمود ولادت من در روز بیست و یکم ماه مبارک در سال ۱۳۰۷ قمری واقع شده و ۲۸ فرزند از پدرم فوت کرد و من بیست و نهم بودم که برای وی باقی ماندم و جهت آن بود که پدرم گفت حضرت رضا (ع) را در خواب دیدم بمن عصائی مرحمت کرد و بعد تو برای من ماندی و مرا گاهی علیرضا و گاهی محمدرضا و گاهی رضا میخواند و در اواخر از ماشین باد و فرزند خود سقوط کرد و پایش شکست و تا آخر عمر با عضا راه میرفت قدش متوسط و صورتش مدور ، و بدن نحیف و ریش انبوه داشت و در روز یکشنبه نهم محرم ۱۳۸۳ قمری در سبزواری وفات یافت و در میان حجره در امامزاده داود مدفون گردید و من هرگاه سبزواری میروم زیارت قبرش رفته و از روحش استمداد جسته چنانچه از قبر حاج ملاهادی سبزواری استمداد کرده و فوائد زیادی برده ام و ویرا فرزندان است که یکی از آنها واعظ برازنده آقای سید ابوالفضل مشهور به کمالی سبزواری است که در سال ۱۳۷۶ در تهران ویرا دیدم و سخت با لطف و مهر و محبت بوده و اکنون در قید حیات است و از

جناب استاد رحمۃ اللہ دوعکس در نزد من است کہ خود درسزوار از وی گرفتہ ام .



(۵) (استاد آیۃ اللہ آقای کلباسی قدس سرہ)

قدوة الفقهاء والاصوليين ، وعمدة الحكماء والمتكلمين حاج شيخ محمد رضا کلباسی اشتری اصفهانی قدس سرہ وی از علماء پر مایہ وحکماء گرانمایہ واز عارفین نامی ، واصلین سامی بود مردی بی مکر وریا ودور از خدعه وهوا ، نصائحش مؤثر ، ومواعظش زاجر ، کلامش بارونق شریعت ، وشرعش توأم باطریقت ، وطریقش منضم باحقیقت بود پدر وجد وی نیز از علماء بزرگ اصفهان ومشهور آفاق بودند وراقم حروف در نزد وی بسیاری از کتب حکمت وکلام ومنطق واصول وفقه را خواندم باشوقی وافروذوقی فراوان ، ووصول بحضرت وی بعد از طلب بسیار ورنج بیشمار بود ، وروزهای تعطیل نیز از وی تعلیم می گرفتیم ، واز عشق وافر من به تحصیل درس گفت بود ، ومیگفت چون تو تاکنون جدی ندیده ام و میگفت خود نیز جدی بودم بدرجہ ای کہ درشب زفاف پشت بام رفته ومشغول مطالعه بودم وبمعارف الهیہ واخلاق انسانیه مرا راهنمایی میکرد ومرا به پرهیز از ریا وسمعه وخودنمایی وادار هینمود اگر چه من نگارنده از آغاز از هرگونه ریا وهوا خالی بودم بواسطه لطف

باریتعالی وهیچ گاه عرض وجود نمیکردم وهنر خود را نمایش نمیدادم بدرجه که گاهی پدرم گفت اگر دیگران يك جو هنر دارند وصد چونشان میدهند ،تو اگر صدجو هنرداری يك جو نمایش نمی دهی وبه کتابهای بسیاری از عرفاء وحکماء مرا هدایت کرد چون اوصاف الاشراف و اخلاق ناصری وشرح اشارات خواجه و منازل السائرین خواجه عبدالله و جزاینها ودر مسجد ملاحیدر نماز جماعت داشت وهرچه اصرار کرد که در مکان او نماز بخوانم قبول نکردم واورا چون باقی اساتید بمن عنایت ومهر زیاد بود از اینرو از او فوائد زیاد وعوائد بیشمار بردم ، وباو هیچ نگفته بودم که اکنون از اساتید علم ادبیم ومدرس فنون مختلفه تا آنکه درسال ۱۳۷۹ کتاب مفصل را طبع نمودم ونسخه از آن ترد وی بردم در شگفت ماند وچون مطالعه کرد گفت برای شما اجازه بنویسم گفتم اختیار باشماست ودر آن روز دونفر دیگر آنجا بودند که از وی اجازه نامه برای قبولی در دانشگاه خواسته بودند و چون اجازه نامه مرا دیده بودند چنانکه خود استاد گفت گفته بودند چرا ازفلانی را اینگونه زیبا ومفصل نوشته اید ؟ استاد گفت بآنها گفتم مراتب علمی او را میدانم واز جدیت وكوشش او در راه تحصیل مطلع هستم ومن نیز تصمیم گرفتم که وارد دانشگاه بشوم وتدریس کنم از جهت ضیق معاش وتنگدستی واز جهت آنکه در حوزه علمیه فاضل را ارزشی نبود ولیکن از جهت معنویت مقامی عالی وحالی بس نیکو داشتم وچون باقرآن استخاره کردم قصه بلعم باعورا آمد وآیه چنان بود که درواقع بود از اینرو ترك کردم ولی حق بعد مرا مستغنی کرد بدرجه ای که اکنون از مردم جهان بی نیازم الحمدلله علی نعمائه وصورت اجازه وی اینست :

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی "اعلی قدرالعلماء، وفضل مدادهم علی دماء الشهداء ، وجعلهم للانبياء ورثة وخلفاء ، وعلی الحلال والحرام اماناء ، والصلوة والسلام علی اشرف الانبياء ، وافضل الاوصياء وسائر الائمة النجباء واللعنة علی اعدائهم الاشقياء مادام للقمر نوراً ، وللشمس ضياء ، وبعد فان شرف العلم لا ینکر وفضله لا یمکن ان یسطر ، وقد منح الله بمنه العلماء ورثة للانبياء وقد ورد فی فضل العالم علی العابد ، مالا ینکره الا المکابر والمعاند کیف ومذاق اعدو ذاکم مجاهد وفضل الله المجاهدين علی القاعدین درجة واجراً عظیماً بهم ظهرت کلمة الاسلام وانجلی مقترض الاحکام وتبین الحلال من الحرام فهم مصابیح الظلام بعد الائمة علیهم السلام فجعل الله العلماء للدين ارکانا وللإسلام دعائماً یعصم بهم الخطاء ، ویكشف بهم عن وجوه مکنوناته

الغطاء قال مولانا عليه السلام فى التوقيع الرفيع واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة احاديثنا فانهم حجتى عليكم وانا حجة الله عليهم : وفى رواية اخرى فانى قد جعلته عليكم حاكماً فاذا حكم بحكمنا فلم يفعل فانما بحكم الله استخف وعلينا قد رد والراد علينا اكالراد على الله وهو على حدالشرك بالله ولذلك امرالله سبحانه فى كتابه المبين الى النفر لطلب علوم الدين وترويج شريعة سيد المرسلين فقال عز من قائل ولولا نفر من كل فرقة طائفة ليتفقهوا فى الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون وكان فى كل زمان من الازمنة من يبذل جهده فى استنباط الاحكام ويسعى فى اتقانه واحكامه ويجد فى استعلامه وتأيبه ويجتهد فى استقامته وتشبيده صوناً للطريقة المستقيمة عن الانقسام وحفظاً للشريعة القويمة عن الانهدام وممن لبي هذه الداعية واجاب هذه الواعية ونهج سبيل آثارهم واجلى رائق افكارهم وتصدى لهذا الخطب الجسم والفضل العظيم نور عيون العلماء وظهور فنون الفضلاء الذى ظهر فى ميادين الكمال آياته واشتهرت بالعلم والفضل راياته العالم العامل والفاضل الكامل نخبة العلماء الراسخين وعمدة الفضلاء الكاملين الكامل الصفى والسورع التقى المتشرف بشرف الاستنباط السيد على بن الحسين الموسوى المشتهر بالجة الهاشمى الخراسانى زيد افضاله العالى نورالله بوجوده المجالس واحى الله بقدمه دروس المدارس فانه زيد افضاله فاز بالوصول الى مدارج التحقيق وحاز قصبات السبق فى ميدان التدقيق ففاق بذلك الاقران وصار ممن يشار اليه بالبنان ثم انه سلمه الله تعالى بعد ان حضر بمحضرا الاحقر مدة مديدة واستفدت من دقائق نظره الشريف الكتاب المستطاب المسمى بكتاب المفصل فى شرح المطول وينبغى لاهل العلم ان ينظروا فيه بنظر الانصاف حتى يظهر مقام علو فكره ودقة نظره وعلو همته ورفعة تقواه اجزته تبركاً للانتظام فى سلك رواة العظام ودعاة الاحكام ان يروى عنى كلما سمعته عن مشايخى العظام او اجازتى بطرقى المضبوطة فى كتاب مرآت المؤلف فى بيان مشائخى وطرق اجازتى المطبوعة فى سنة ١٣٤٠ تقريباً واوصيه سلمه الله تعالى بمراعاة الاحتياط ودقة النظر والتأمل فى الاخبار والروايات وان لا ينسأنى فى الخلوات والجلوات خصوصاً عقيب الصلوات فى الحياة والممات حرره الجانى على ربه محمد رضا الكلباسى الاشرى فى شهر ربيع الثانى ١٣٧٩ .

وى داراى قد رشيد ، ولحيه سفيد بود كه خضاب ميكرد وآواز رسائى داشت وعمامه را بر سر زانو مى بست آنگاه بسر ميگذاشت وبرائى او چند كتاب است مانند انيس الليل و نضحات الليل در شرح دعائى كميل كه اول مفصل ودوم مختصر است واورا شرح بر منازل

السائرین بود وطبع نشده وایکاش طبع میشد واو را از زوج اول فرزندان لائق و متدین بود که بعضی الان باقی و بعضی چون خود او فانی ، و در روز چهارم شوال از سال ۱۳۸۳ قمری از جهان گذشت و در صحن عتیق در میان غرفه مدفون گشت و فرزندش لوح قبری تهیه ، و در دیوار نصب کرد و اکنون قبرش ناپدید است از آنکه لوح قبر را برداشته اند و از وی این عکس در نزد ماست رحمة الله علیه و علی .



(۶- استاد ادیب خاوری قدس سره)

حضرت قدوة السالکین و ادیب العارفین حاج شیخ حسن معروف بادیب خاوری قدس سره وی از مشائخ معرفت ، و سالکین طریقت و مردی خوش مشرب و بذله گو ، و شیرین بیان بود در سن ۱۸ سالگی بحضورش راه یافتیم و از علوم رمل و اعداد و جفر و طلسمات و تسخیرات و ادویه که استادی بی نظیر در آنها بود از وی فرا گرفتیم ، و مرا بدان علوم مانند باقی فنون اشتیاق وافر و رغبت کامل بود واو چون عارف مسلک و با عرفاء مراوده ، و از حکماء و شعراء نیز توصیف و تعریف داشت و مردم مشهد رضوی با اینگونه مردم مخالف و جمعی از آنها حکماء و عرفاء را کافر و بی دین و شعراء را فاسق و فاجر می شمردند مصاحبت با او مشکل

بود و مستلزم اعتراض خلق میشد باینکه ویرا مسلکی جز مسلك آل علی و معتقدی غیر از معتقد اهل بیت نبی نبود امر دائر شد بین آنکه خدمت او کنم و بحضورش برسم و از علومش بهره مند گردم یا ملاحظه مردم کنم و بیجهل خود بسازم و از فضائل و کمالات بسیاری عاری و عاطل باشم ، تا عوام خواهان من باشند و مرید من شوند و حلوائی بمن بدهند و جمعی مرا بشدت منع میکردند و از حضور نزد وی مانع میگشتند ولی چون غرض من از حضور نزد وی تحصیل کمالات و تعلیم علوم بود و خدا را رازق و حافظ و چشم امید باو داشتم و دیده از دست خلق بسته بودم خدمت او را مغتنم دانستم و از بدگوئی خلق باك نداشتم و او نیز بدنبود و چون برخلاف عقل قدم نتردم و برخلاف شرع رفتار نکردم از مخالفت هوای مردم نترسیدم از علومش استفاده کرده و از اسرار و رموزش بهره ها برده و او نیز در تربیت و تعلیم من کوشیده و مردم غافل بودند از آنکه در قدیم الایام ارباب مذاهب با یکدیگر مراوده و اصحاب مذاهب را با یکدیگر مصاحبت بود و از علوم یکدیگر استفاده میکردند و هیچ عیبی نداشت و زشت نبود تا چه رسد با مردم متدین چنانچه سید رضی را با ابواسحاق صابی منادمت و مصاحبت شدید بود بدرجه که چون اوفوت نکرد در مرثیه او قصیده مفصلی انشاء کرد که آغازش اینست:

ارایت من حملوا علی الاعواد ارایت کیف خبا ضیاء الاناد

و بعضی از کوتاه نظران و بی بصران برسید اعتراض کرده که چرا مردستاره پرستی را رثا گفته در جواب گفت (انما رثیت فضله لادینه) یعنی علم او را مرثیه گفتم و فضل او را بزرگ داشته نهدین وی و عقیده او را و نگارنده حروف نیز چون در مقام تحصیل و تعلیم و تحقیق مذاهب بودم با ارباب مذاهب و اصحاب مسالك مراوده داشتم بدرجه ای که مرا به صوفیگری نسبت دادند از آنکه با صوفیان مجالست دارم و با درویش مصاحبت میکنم و زیارت قبر عطار در نیشابور رفته ام و قبر یایزید بسطامی را در بسطام و ابوالحسن حرقانی را در خرقان زیارت کرده ام آیا مراوده با صوفی آدمی را صوفی میسازد آیا دیدن قبور کسانی که باعتقاد جمعی کافرند شخص را کافر قرار میدهد باینکه من نه صوفیم و نه درویش بلکه محمدیم و حیدری ، و فاطمیم و جعفری ، و در عصر خویش یگانه دهرم اگر چه کوردلانی مرا چون جدم امیر (ع) کافر خوانند باشد تا قیامت برسد و ایمنی از شر ایندسته مردم مشکل است و حفظ از لسان اینگروه از خلق بسیار دشوار است و باید با آنها بود و چون آنها بود اگر سلامتی خواهی و چه نیکو گفته بوعلی سینا :

باین دوسه نادان که چنین پندارند کز حلق که دانای جهان آنانند

خراباش که اینجماعت از فرطخری هر گس نه خراست کافرش میداند
و چون آخرت در پیش است و حساب و کتاب و سؤال و جواب هست امر آسان است
و دیدی که ادیب نیشابوری و فقیه سبزواری را مردم چگونه بد گفتند و با آنها چه کردند و
همینطور با آیه الله میلانی .

ای خوانندگان عزیز عقل خود را یکسو ننهید و دیده باطن را بگشائید و بد و خوب
اشیاء را خود درك کنید و بکلام جمعی بیخبر و بیخرد اعتناء نکنید و گر نه دور مانده از سعادت
و فضائل و زیان کار در دنیا و آخرت خواهید بود و چندان در فنون غریبه رنج بردم و زحمت
کشیدم که روزی استاد گفت : مانند من و این آقا در ایران که نیست در هندوستان نیز نیست
و ما در فن اعداد ، الواح غریبه اختراع کردیم که علماء عظیم این فن چون محمود دهمدار
وسید حسین اخلاطی و احمد بوئی و شیخ بهائی و خواجه نصیر و ملاحسین کاشفی در کتب
خویش نیاورده اند و صلاح الدین صفدی در الغیث المسجم بمناسبت اعداد متحابه لوح مثنوی
عددی آورده با هزار منت و سنت و من بلطف الهی گویم :

و انی وان كنت الاخير زمانه لات بمالم تستطعه الاوائل

و گاهی لوحی عجیبی نوشتم و بخدمت استاد بردم گفت احسن ولی کاری کن که مستحق
آفرین بشوی گفتم آن چیست ؟ گفت هر گاه لوح ۱۵ در ۱۵ حمد ذوالکتابه قلب خالی را
بیاوری تا آنکه از لطف حق و عنایت امام عصر (ع) بدان راه یافتم و گاهی عدد سوره حمد
را که ده هزار و صد و چهل و هفت میباشد در لوح ۱۸ در ۱۸ آوردم که ۳۶ خانه او خالی
است بطرزی غریب و اسلوبی عجیب که مایه حیرت است و گاهی عدد حمد را در لوح نه در نه
آوردم بنحویکه سوره قل هو الله احد نیز در او درج شده و نه خانه او خالی شده و گاهی که سری
از اسرار و رمزی از رموز با من میگفت میفرمود اگر با نا اهل بگوئی نفرینت میکنم و یاوی
شبهائی را بروز آوردم و روز هائی را شام کردم با حال صفا ، و وفا و اکنون گویم :

کنون در یاد آن روزیم با ندوه و باشیون که تیر آه ما از چرخ چارم می رود برتر
و ویرا تألیفی در روزگار باقی نمانده اگر چه دارای حافظه عجیبه و ذوقی لطیف بود و از وی

قصائد و غزلیات و مثنویات بسیار در دست است که من تمام آنها را نوشته ام و هنوز طبع نشده
مگر مختصری و از شعر اوست در استقبال شیخ شیراز وجه نیکو گفته .

گر قفا خوردن نخواهی سنگ در دامن مکن بر همچنین از دوست دامن خصم پیراهن مکن
دشمن فطریست شیطان شمع از آروشن مکن چشم اگر با دوست داری گوش بر دشمن مکن
تیر باران قضا را جز رضا جوشن مکن

راه و رسم عشق را باید زپیر آموختن با ریاضت سالها افعال نیک اندوختن

بهر قامت جامه تقوی و طاعت دوختن هر که نهاده است چون پروانه دل بر سوختن
گو حریف آتشین راطوق پیراهن مکن

بر هوسناکی نه بتوان از سرو سامان گذشت روسوی بیسو نهاد از کفرو از ایمان گذشت
راه عشق است این بیاید از سرو از جان گذشت جای پرهیز است از کوی شکر ریزان گذشت
یا بترك دل بگو یا چشم بر روزن مکن

واو را صدوده رباعی است در ترجمه صدو ده کلمه قصار از امیر علیه الصلوة والسلام و
یکی از آنها اینست در ترجمه العالم والمتعلم شریکان فی الاجر .

یادرس فرا گیر زبر ناوز پیر یادرس بده بهر که شد درس پذیر

اجر متعلم ومعلم چو یکیست یا یادیده بخلق یا یاد بگیر

و نیز او را صدو ده بیت در پند و اندرز است که از آنها است این چند بیت .

کم گوی سخن نگفته بهتر عیب و هنرت نهفته بهتر

کم خور و بوقت خور نه ناساز کان لقمه یقین ترا خورد باز

در ظاهر و باطن آنچنان باش خجلت نبری اگر شود فاش

ووی قریب ۱۱۵ سال عمر کرد تا آنکه شب جمعه ۱۷ ماه رمضان در سال ۱۳۸۶ از

جهان گذشت و در باغ رضوان مدفون گردید و قدم از مرگش خمید و دلم از گذشت او طپید

واز جنابش این دو عکس الصاق میشود که یکی در اواخر عمر گرفته شده .



و بدانکه در راه تحصیل و تعلیم در نزد استادها چنان بودم که در آغاز کتاب تحفة الرمل گفته‌ام بارعایت براءت استهلال از آن زمان که نقی الخد بودم تا این اوان که لحيان هستم هیچ از راه طلب و کوشش در تحصیل فضائل و دانش باز ننشستم ، و برای رسیدن بمقاصد و ظفر یافتن بمراتب بمقادیر (و ادخلوا البيوت من ابوابها) از عتبة الداخل وارد شدم و از عتبة الخارج بیرون شتافتم و همواره علاوه بر جرد و جهد ظاهری از نصره الخارج یاری جستم و از نصره الداخل استمداد و توفیق خواستم و از عقله شرع و عقیده عقل برای ایمنی از مهالك و حفظ از معارك عقلی بردست و پای نفس زده ، و از اجتماع باجماعت در طریق ضلالت کناره گیری نموده تا از حمرة خجالت در نزد خالق و خلق محفوظ مانده ، و بایاض وجه ، و فرح دل چند روز عمر فانی را گذرانده و بمقادیر (المؤمن بشرة في وجهه و حزنة في قلبه) تا حد امکان از اتصاف به قبض الخارج حذر کرده و به قبض الداخل متصف شده تا از برجیس سعد سعادت یافته ، و از انکیس نحس روی برتافته از این ربوبی الهی از فنون مختلفه بقدر استعداد آگهی پیدا کرده و از هر خمی ملی و از هر گلشنی گلی و از هر خرمنی خوشه‌ای ، و از هر مائده‌ای توشه‌ای برده . و الحمد لله علی توفیقه .

(۷) استاد آية الله امام جمعه زنجانى قدس سره

حجة الاسلام والمسلمین و قدوة ارباب الیقین حاج سید محمود حسینی زنجانى قده از ردان و ارسته جهان و ارباب حال بشمار میرفت صاحب قد متوسط و صورت طولانى و ریش بلند خفیف در سال ۱۳۷۲ قمری بمشهد رضوی مشرف شد و در نزدیک منزل فقیه سبزواری لاقامت کرده ، و فقیه سبزواری باوی آشنائی داشت و بواسطه استاد حاج سید علی رضوی بخدمتش مشرف شدم و سفارش مرا بجنابش کرد و مقرر شد هر روز ساعتی بحضورش شتافته و از جواهر علوم و اسرار و رموز اندوخته بمن تعلیم دهد و ویرا حالى خوش و مجلسی سخت باروح و لطافت بود و از عاشقان حق و عارفان وی محسوب میشد ، و از لطائف اشعار زیاد قرائت میکرد ، و حکایات عاشقان بسیار میگفت که دل را صفا و جان را جلا میداد گاهی لازم شعر نشاط باحالی بر طرب و نشاط میخواند و میگفت :

چرا دست یازم چرا پای کویم	مرا خواجه بی دست و پا می پسندد
خطای من ایشیخ بر من مگیر	مرا لطف او باخطا می پسندد
طیبیا بدرمان دردم چه کوشی	مرا درد او بی دوا می پسندد
و گاهی میخواند	
سحر خفته بودند یازان دریغا	که باد صبا داشت از وی پیامی

بیا ویاسا بمیخانه کانجا نه رنجی نه گنجی نه ننگی نه نامی
 وگاهی از قصیده جیمیه ابن فارض باحالی دلکش ولحنی بسیار خوش میسرود و میگفت
 مابین معترک الاحداق والمهج انا القلیل بلا اثم ولا حرج
 ودعت قبل الهوی روحی لمانظرت عینای من حسن ذاك المنظر البهج
 عذب بما شئت غیر البعد عنک تجد اوفی محب بما یرضیک مبتهج
 وخذ بقیة ما ابقیت من رمق لایخیر فی الحب ان ابقى علی مهج
 وزمانی باسبکی بس دلربا ولهجه بسیار زیبا از آنکه ترک بود از قصیده میمیه خمیه
 او انشاد میکرد و میگفت :

شربنا علی ذکر الحبيب مد امة سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم
 لها البدر کاس وهی شمس یدیرها هلال وکم یبدو اذا مرجت نجم
 ولولا شذاها ما اهتدیت لحنها ولولا سناها ما تصورها الوهم
 تاآنکه شعر آخر وی را میخواند باحالی محزون ودلی پر خون که آدمی را جانی
 تازه وحالی پر شور میداد و میگفت :

علی نفسه فلیک من ضاع عمره ولیس له فیها نصیب ولا سهم
 وگاهی از قصائد سبع علویات باروشی طرب انگیز وطریقی جانفزا میخواند بویژه از
 قصیده عینیه اوکه از بهترین قصائد عینیه شعراء عالم است و میگفت ابن ابی الحدید درمدائن
 است و خطاب به برق کرده وگوید :

یابرق ان جئت الغری فقل له اترک تعلم من بارضک مودع
 فیک ابن عمران الکلیم وبعده عیسی یقفیه واحمد یتبع
 بل فیک جبریل ومیکال واسرا فیل والملا المقدس اجمع
 بل فیک نورالله جل جلاله لذوی البصائر یستشف ویلمع
 فیک الامام المرتضی فیک الوصی المجتبی فیک البطین الانزع

وروزی بمن ینک درم دوریالی داد وگفت او را حفظ کن تا هیچ بی درم نشوی وروزگاری
 بسخوش بااو داشتم واکنون برآن روزگار حسرت میبرم وافسوس میخورم وچاره جز
 سوختن وساختن ندارم ودرسال ۱۳۷۳ نامه بوی نوشتم واین چند شعر را باتبدیل لفظ بهاء
 بامام برای وی بشهر زنجان فرستادم :

سلم علی المولی الامام فقل له شوقی الیک واننی مملوکه

ابدا یحرکنی الیه تشوقی حسبی به مشطوره منهو که

ولقد نحلّت لبعده فکانتی الف ولیس بممکن تحریکه

واز وی پاره‌ای از اشعار خود خواسته بودم در جواب این نامه را ارسال داشت که
عنوانش اینگونه بود : مشهد مقدس مدرسه بالاسر خدمت عماد الاعلام ، مروج الاحکام آقا
سید علی ابومعین هاشمی خراسانی وفقه الله للعلم والعمل ملحوظ آید مستهل ربیع المولود
۷۳ ودر جوف آن این گونه نوشته بودالثقة بالله وحده خدمت باسعادت جناب سیدالفضلاء
الاذکیاء الاجلاء الاعلام تولى الله سعادتہ وشرف خاتمتہ از ملاحظہ خط شریف ، وظهور آثار
محبت آنجناب بی نهایت مسرور و ممنونم بمقداریکه مرا متذکرید یقین داشته باشید که لااقل
بهمان قدر در یاد جنابعالی بوده ، و آرزو میکردم توانائی تحریر خدا عطا میفرمود و بتقدیم
خلوص باطنی مبادرت میشد این نعمت نصیب جنابعالی بوده ، و مرا رنجوری‌های گوناگون
از هرچیز مانع و محروم کرده والی الله الشکوی از اشعار و آثار ناچیز حقیر تقاضا نموده‌اید
اقول كما قال لادارة الاعصار ثم من هذا المتفرغ من الدنيا الى الآخرة ، ومن الباطل الى الحق
فقد انشبت في القدر ، مخالب الغير ، وانظر الى العلم من وراء استار سخیفة .

ولو شئت ان ابکی دما لبکیتہ علیه ولكن ساحة الصبر اوسع

بآستان مبارک روحی فداه ملتجی شده به نیابت از این تبه کار آنصقع ملکوتی را غرق
بوسه نموده و نجات مرا بخواهید عرض کنید .

تو دستگیر شو ای خضر پی نجسته که من پیاده میروم و هم‌رهان سوارانند

ان الله لا یضیع اجر المحسنین خدمت حجة الاسلام سبزواری سلام مرا ابلاغ فرموده

که بگه احوال دل پیرس ز لطف پرسش زندانیان گناه ندارد

کتب الفقیر الى رحمة ربه محمود الحسینی ختم الله له بالحسنی

واین نامه سخت مرا منقلب ساخت و هرگاه از عبارات او بخاطر می‌آورم اشکم جاری
میشود و نامه باستاد حاج سید رضوی نوشته بود واز او خواستار شدی که بزنجان بیاید ،
واستاد بمن گفت تا با او بزنجان سفر کنم و بواسطه کثرت مشاغل درسی قبول نکردم تا درس
طلاب تعطیل نگردد ، و اگر طلاب را چنین بی‌وفا میدانستم میرفتم اگر چه درس یکسال
تعطیل شود و چه حسرت می‌خورم از آنکه ازین سعادت محروم شدم ودر سال ۱۳۷۴ یا ۷۵
وفات کرده و بیشتر ازین از احوال او مطلع نیستم واز عکس او هیچ ندارم وگاهی از حفید
او در مشهد عکس وی را خواستار شدم و او وعده داد ولی چون بیشتر وعده‌ها لباسی وفا

نبوشید و در اجابت مسئول من نکوشید .

۸- (استاد حاج شیخعلی مجرد قنص سره)

وی از عجائب روزگار ، بشمار میرفت صاحب علوم غریبه از رمل و اعداد و نجوم و هیئت و دارای صنائع مختلفه از صحافی و عکاسی و ساعت سازی و جز اینها بود دارای قد معتدل و باریک و ریش انبوه و کوتاه متخلص به مجرد ، و مشهور به عرب و مهندس در اوائل عمر ملبس بلباس علماء بود و در اواخر چون عموم مردم و در زمان مشروطیت در دوره دوم از وکلاء مجلس از جانب مردم سبزوار انتخاب شده و میگفت چون دیدم وکلاء برخلاف دیانت اسلام رفتار دارند استعفاء دادم و گاهی برای یکی از شاگردان خود هر سبزواری نوشته بود اگر مرا مسلمان میدانی در مجلس الان دوفتر مسلمان میباشد و اگر نه یکنفر و مرادش سید حسن مدرس بوده و میگفت چون لوح ۱۵ در ۱۵ حمد را که شیخ بهائی در آخر کشکول گفته: رقم کن پاترده در پاترده سبع المثانی را با شرائط رقم زدم و در سر خود جای دادم بمرتبه وکالت ٹائل شدم روزی از حال او پرسیدم گفت مانند کسیکه منتظر است او را بخوانند برود و در روز ۲۹ صفر از سال ۱۳۷۶ بعد از درس از مسجد گوهرشاد خارج شدم و باوی مصادف گشتم که نماز ظهر و عصر را خوانده و از مسجد بیرون آمده بود از حالش سؤال کردم فرمود مثل کسیکه شاه او را بخواند نداند عتاب میکند یا رحمت حال منتظم کی بخواند سخت از سخن وی متأثر شدم و هرگاه از کلام او یاد میکنم گریه مرا عارض میگردد ، و بحال او غبطه میخورم ، و گاهی مهندس آستانقدس رضوی بود از اینرو به مهندس شهرت داشت و بوسیله استاد خاوری بحضور او راه یافتیم برای آنکه از استاد تعلیم هیئت و نجوم طلب کردم مرا ترد وی معرفی کرد و از او تعلیم این دو علم را خواستار شد و او قبول کرد ، و من بحضورش رفتم و او را در علوم دیگر ماهر یافتیم و باندک زمانی علومش را فرا گرفتیم و در تکمیل من کوشید و در آموختن من مضایقه نداشت و علم اعداد نیز ترد او خواندم و قواعد و رموزی علاوه بر آنچه میدانستم از او اخذ کردم و برای قاعده در آن زمان از من صد تومان طلب کرده و باینکه دست تنگ بودم برایش فراهم کردم و چون مرا تشنه علم و مشتاق کمال دید تمام قواعد فن را با اوراق و الواح بسیاری در اختیار من گذاشت و اکنون هر لوحی از معتدل و غیر معتدل را میتوانم بنگارم و از کمال محبت و علاقه با حال پیری مدتی بمدرسه میآمد و مرا تعلیم میداد و از او کتابی باقی نمانده جز یک جزوه درباره مطالبی و اشعاری و معنائی ، و از شعر اوست :

هان گرفتار شدم برخ چون قمری
هله بیمار شدم از لب چون شکری

همه خورشید و شان دلربائی فنشان
 عشق تاجلوه تموم دل و دین پاک ربود
 دوش در خلوت راز گفت دلدار بنواز
 تا که ویران نشوی دل پریشان نشوی
 هان مجرد بخود آی بگذر از هر دوسرای
 نه در او نفس و نفس نه در او نای و جرس
 و نیز او راست از قطعه ای که همه الفاظش پارسی است
 کشور جم از چه رو شده ویران
 خوی نیاکان چه بد درستی گفتار
 خوی نیاکان دلیریست بدشمن
 خوی نیاکان گذشت و بخشش و مهر است
 و نیز او راست
 هر گه که خرامی و به بازار در آئی
 تنها نه منم یوزه گر خوان جمالت
 عکاس قدر عکس تو بر صفحه گردون
 صبح ازل از جبهه تو نکته آموخت

خون من گردنشان آه از این عشوہ گری
 شوم نیز وجود به ثریا زثری
 باغم سوز و بساز سازمت چاره گری
 غرق عمان نشوی بر نیاری گهری
 از پس پرده گرای عالمی بین دگری
 نه در او حرص و هوس خالی از شور و شری

زانکه فرو هشته است خوی نیاکان
 خوی نیاکان چه بود پاکی دامان
 خوی نیاکان ستاد کیست به پیمان
 خوی نیاکان فروتنی بر یزدان
 دین و دل صاحب نظران پاک ربائی
 یوسف صفتانند بدر بهر گدائی
 انداخت که شمس و قمرش مکتسب آئی
 وز جبهه اندوخت شفق لاله نمائی

ووی را معمائیست عربی و فارسی بس عجیب و غریب که تمام او را در جلد اول
 کشکول خود نقل و حل او را در جلد دوم او یاد کرده ام آغاز او اینست بسمه تعالی نحمد الله الصانع
 الذی جعل سویداء الانسان خزائن ضیاء العرفان ، و نور عوالم الامکان بانوار الایقان ،
 اصعب اللغز رفع تعیناته ، و احسن الرجز نصب مقدراته ، کل العقول فی حل معمائه ، و اختل
 الفحول فی احصاء نعمائه و الصلوة و السلام علی اعظم النوامیس محمد وآله و بعد فیقول العبد
 المحتاج اقل الحاج الشیخ علی الشهیر بالعرب الخ .

و فرمود مردی بود در سبزوار بنام شیخ سالم لباس عربی در تن داشت و گویا از رجال
 الغیب بود و از او امور عجیبه و غریبه بروز و ظهور میکرد گاهی ملخ فراوان پیدا شد از
 او علاج رفع او خواستند گفت ملخی آوردند و آیه از قرآن بر بال او نوشت و گفت او را
 در بین ملخها رها کنید بمجرد رها کردن تمام ملخها ناپدید شدند و نیز قاطری بود چموش
 و بهیج طرز تمکین نمیکرد و سواری او ممکن نبود از وی علاج او را خواهش کردند
 دستور داد آیه از قرآن نوشتند و همراه او کردند سخت رام شد فرمود از وی پرسیدم در

آکارها گیر میکنم چه کنم گفت استخاره کن فرمود تاحال تمام استخاره‌ها که کرده‌ام درست آمده و فرمود از کتابهای دعا کدام بهتر است گفت مفتاح‌الفرح فرمود از او پرسیدم از مجتهدین کدام بهتر است گفت در مجتهد هشت شرط لازم است و اینها که هستند هر يك دوسه شرط را دارا میباشند از میرزای شیرازی پرسیدم گفت او پنج شرط را دارا میباشد و حکایت مفصلی راجع بخود و شیخ سالم نقل کرد و از او دستگیری و سلوک را ه خواسته بود و در آخر باو گفته تو با من نمیتوانی بیائی دین‌دار باش سعادت‌مند میباشی و بعد از او جدا شده و آن حکایت را در جزوه نوشته بود و بمن داد و گفت این حکایت را برای شما نقل کردم چون میدانم که شما نمیگوئید من دروغ میگویم و من ادعائی ندارم و از وی اسرار و رموز بسیار بیادگار دارم و چه استاد نیکوئی بود و مدتی بیمار شد و در بستر افتاده بود تا آنکه در پانزده رجب از سال ۱۳۸۳ قمری از جهان پرشور و شر درگذشت و بجهان باقی رهسپار شد و در صحن عتیق مقابل ایوان عباسی مدفون گشت و از عکس وی یکی موجود است که در زمان جوانی گرفته و آن اینست .



(۹) استاد آقا شیخ محمد حسن ادیب هروی قدس سره

ادیب یگانه ، واریب فرزانه شیخ محمد حسن ادیب هروی قدس سره از ادباء پرمایه و ظرفاء گرانمایه صاحب نظم شیوا و نثر دلربا ، واز مدرسین علوم ادب بشمار میرفت در فن ادب مهارت بسزا داشت واز علوم دیگر فی الجمله بهره چنانچه خود در قصیده گفته :

از هرفنی باشد مرا فی الجمله حظی از شاعری بگزیده مدح بوالحسن را

در فن ادب از شاگردان مرحوم میرزا عبدالجواد ادیب نشابوری بوده و پس از تحصیل پاره از علوم و خدمت بعضی از اساتید چون میرزا محمد باقر مدرس ، و میرزا عبدالرحمن مدرس و غیر آنها در سال ۱۳۱۹ قمری خدمت میرزای ادیب رسیده و مدت شش سال بدرس او حاضر میشده و علوم ادب را نزد او تکمیل کرده بدرجه که استاد اجازه تدریس باو داده و وی را رجل فاضل میخوانده و سبب راه یافتن نگارنده بخدمتش آن بود که روزی در منزل استاد قفیه سبزواری بودم ادیب هروی نیز در آن مجلس بود و شعر و نثر میخواند و بذله گوئی و ظرافت پردازی داشت از یکی پرسیدم این کیست که چون ادیبان سخن میکند و بس باذوق و شوق است گفت ادیب هروی و من که در آن زمان چون این زمان سرپرشور و دل پرشوق داشتم و طالب اینگونه رجال بودم از محل اقامت او پرسیدم گفت در صحن جدید در حجره فوقانی روز بعد بحضورش رفتم و او را بحری مواج از شعر و نثر یافتم روزها بخدمتش میرسیدم و فوائد علم ادب و رموز و اسرار علوم عرب و دقائق شعر و نثر را از عربی و فارسی از او میآموختم و در آن وقت بعد از استاد ادیب نشابوری اول مدرس در علم ادب بودم ولی پیش ادیب هروی اظهار نکردم و خود را محصلی معرفی کردم ، و گاهی شعری یا اثری که میخواند من هم نظیر او را میآوردم در شگفت میماند و بطور حیرت بمن مینگریست و من شعر و نثر زیاد در خاطر داشتم و گاهی میگفت (انك انك شیخنا بامیکشان محرم شدی) یعنی توهم مثل ما شعر و نثر میخوانی و ظرائف و لطائف بر زبان میگذرانی من لب خندی میزدم و باخنده میگذاشتم و نمیگفتم من هم درین فن بهره دارم و ادباء بزرگی را چون شما خدمت کرده ام و از این می نوشیده و سرگرم ازین باده ام اگر چه بی آرایش و ساده ام روزی کتابی بنام حقیقه الرضویه که از تالیفات خود بود بمن اهداء کرد و قصیده عربیه که در مرثیه استاد ادیب نشابوری میرزا عبدالجواد سروده بود بمن عرضه داشت و گفت تا فردا اورا مطالعه کن و اگر

درست خواندی بتو ایمان میآورم و مطلع قصیده اینست .

لايغرتك صاح طول العهد فمصر الوري الى الاتحاد

ودرين قصیده استقبال از ابی‌العلاء معری کرده که در مرثیه عالمی گفته و مطلع او اینست

غير مجد في ملتي واعتقادي نوح باك ولاترنم شادي

ومن روز بعد تمام قصیده را با اینکه بدون اعراب بود خواندم از آنکه خود استاد بودم و دو اوین بسیاری از شعراء عرب و عجم را دیده بودم ولیکن او خبر نداشت از درست خواندن من در شگفت ماند و گفت میدانم درست میخوانی ولیکن لیطمئن قلبی صدقنا و آمنا، و مرا بکتاب بسیاری و رموز بیشمار ی از فنون راهنمایی کرد و در آن اوقات حجة الاسلام آقای میرجهانی که یکی از شاگردان مرحوم جد مادری من بود در حجره پهلوی وی اقامت داشت روزها مصاحبت او را نیز درك میکردم و روزگار بسیار خوشی داشتیم و اکنون بر آن روزگاران افسوس میخورم و حسرت میبرم و وی زمانی در فرهنگ شغل دبیری داشت و مدتی مدرس آستان قدس رضوی بوده و از جنابش چند تألیف باقیمانده بنام حدیقة الرضویه و تاریخ مشروطیت ایران و جز اینها و ویرا اشعار لطیفی است و از آنهاست این چند بیت

ای بهتر از فرشته بزیبائی تا چند خو گرفته به تنهائی

پرده بهل جمال دل آرا را کز دست شد توان و شکیبائی

بنمای آن دو سنبل مشکین را بشکن بهای سنبل صحرائی

روزی بحضورش رفتم گفتم امروز مجال سخن و حال گفتار ندارم من سخت افسرده شدم بعد گفتم اگر چه میدانم که بزبان حال میگوئی .

من آن گدا سمج مبرم کنایه نفهم که رفتم ز سر کویت اعتبار ندارد

و در حضورش نشستم و وی افاده و افاضه کرد و من استفاده و استفاضه بردم رحمة الله علیه و علی : او را قدکوتاهی و جسمی فربه در زبانش اندکی لکنت و صریح اللهجة و خالی از هرگونه تملق و حرص و خوش عقیده باهل البیت طهارت و عصمت بود و در سال ۱۳۸۹ قمری در مشهد رضوی وفات کرد و در آستانه مبارکه مدفون گردید و سنین عمرش قریب ۸۵ سال بود و از او يك عکس در ترد ما بود که اینست .



(۱۰) (استاد آية الله حاج مير سيد علي برقي قندس سره)

حضرت حجة الاسلام ، وزبدة الانام حاج مير سيد علي برقي وی از علماء بزرگ و عرفاء
 واصل و ارباب حال بشمار ميرفت و از سادات عظام سلسله برقيه بود ، مردی ضعيف الجثه و
 خفيف اللحية دارای قد کشيده و صورت ضعيف و بدن تحيف بود باجنابش در منزل استاد فقيه
 سبزواری آشنا شدم و بحضورش راه يافتم و از انفاص قدسيه اش استفاده ها بردم و از رموز
 و اسرار عرفان در سيرو سلوك در طريق ايقان و معارف الهيه فوائدی اکتساب کردم و ويرا
 کتب فراوانی است از نشر و نظم در امور مختلفه و شرحی بر منازل السائرین نوشته که طبع
 نشده و ويرا طبعی رسا و نظم شیوا است و از شعر اوست که در استقبال یکی از شعرا رفته و يك
 شعر او اينست .

همت مردان برآرد از نهاد کوه گرد

کوه نتواند شدن سدره مقصود مرد

واستاد گفته :

بهر نان ایدل مکش گرمردی از بی درد درد
برمدار از خاک اگر باید بگردی خوار خوار
بشنو این فرد مرا باشد ترا گر گوش هوش
همت مردان اگر یک لحظه برخیزد ز جای
گرد محنت گرچه بسیار است در میدان مرد
و ویرا در وصف حضرت رضا (ع) قصیده ایست که بعضی از آن درج میشود .

شمس سجده همی کرد بی شمار نفوس
بطوس کوس انا الحق زنند دانی هیچ
علی ولی خدا پور موسی کاظم
رضا سلاله موسی ابوالحسن که بود
میان ذات تو و ذات حق ندانم فرق
پرستش تو بود در کنشت و در مسجد
تا آنکه گوید :

قیام در گهت آرد مقام قرب آنسان
تو شمع هر دوسرائی که بی فروغ رخت
هوای گندم خال تو بود آدم را
گناه هم از چه فزون رحمت تو افروست
زمذبذب چه شفاعت کنی بروز شمار
زبندگان تو جبریل گیرد اذن جلوس
بود سراچه دل همچو دخمه های مجوس
و گرنه آدم عاقل کجا و میل سبوس
ز رحمت که بود ای خدایگان مأیوس
چه بی شمار بر آید ز زاهدان افسوس

و سنین عمر وی قریب به نود سال رسیده بود و در سال ۱۳۸۸ وفات کرد رحمه الله علیه

(۱۱) استاد آية الله سید حسین یوسف مکی قنس سره)

حجة الاسلام والمسلمین ، وقدوة المجتهدین حاج سید حسین یوسف مکی رحمه الله علیه
در دمشق سوریه اقامت داشت و در مسجد امیر المؤمنین در شارع الامین که خود بنا کرده بود
بامامت مشغول و ملجأ و ملاذ اهل تشیع بود و اصلش از جبل عامل و صاحب اخلاق و آداب
پسندیده باوی در دمشق آشنا شدم و چندین سال متوالی که بدمشق میرفتم بحضورش میرسیدم
واز فوایدش عوائد ، و از بخارش فرائد مستفید میشدم و ایام حضورش اگر کمش کم ولی
کیفش بسیار بود ، و گاهی گفت در روایت آمده (ان الله فی ارضه اوانی و هی القلوب خیر القلوب اصفاها

واصلها وارقتها) مراد صفای از ذنوب ، واستحکام در دین ، ورقت براخوان وبرادرانست وروزی سخن از وصیت نامه امیر (ع) بامام حسن (ع) که در نهج البلاغة آمده بمیان آمد گفت مرحوم آقای نائینی میگفت (انی لاعجب من طالب العلم یمر علیه یوم الخمیس والجمعة ولا یقرء وصیة الامام علیه السلام لولده الحسن (ع) وگفت در آن مصالح وحکم بسیارین شده واز آنهاست این جمله عجیبه (وعود نفسك التصبر علی المکروه) واز آقا سید محسن حکیم نقل کرد که میگفت بمرتبہ رسیدہ ام کہ همه چیز در من مساویست و بهیچ چیز میل ندارم وگفت این مقامیست بس عالی ودر سال ۱۳۹۷ قمری گفتم دستوری جامع مرحمت کنید مطالبی در صحیفه نوشت وبمن عطا کرد وآغازش اینست .

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين جناب العلامة المعظم حجة الاسلام السيد علي خجت الهاشمي دام فضله بعد السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ارجوان يجعل الله مستقبل امركم خيرا من ماضيه وان لاتنسوني من الدعاء في مظان الاجابة ، وموارد الانابة ، واعقاب الصلوات ، و في كل مناسبة وان يسلك بنا وبكم سبيل الصالحين في سورة آل عمران آية ۱۱۳ كان يعجب سيدنا الامام آية الله العظمى السيد محسن الحكيم قدس سره ان يعمل عليه ما في مثل موردها ، و يضاف اليها كل ما يناسبها من المهمات والمخاوف ، وحوادث الزمان وهجمة الشيطان على الانسان وميل النفس الى الهوى ، وهي قوله تعالى وقالوا حسبن الله ونعم الوكيل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء الخ ودرين صحيفه مطالب عاليه وتذکرات ساميه ودقائق لطيفه ورموز شريفه بيان شده واز وی تالیفاتی درجهان باقیمانده مانند سبیل الرشاد ومصباح الداعي وجزاینها ومسجد وی سخت باروح وصفا بود وچون داخل مسجد میشدم دل باصفا میشد ومیل خروج نبود وچون سبب از او پرسیدم گفت اینجا منزلی بوده که شیخ بهاء الدین هرگاه بسوریه میآمده در اینجا منزل میکرد و بامریدانش سخت بامحبت وصفا بود و پیروانش بوی علاقه فراوان داشتند وخفض جناح با آنها داشت و تاکنون کسی را ندیده ام که با اتباعش چنین باشد ودر سال ۱۳۷۹ روز عید قربان در دمشق وفات کرد ودرزینبیه در مقبره جنب مزار اقا سید محسن عاملی مدفون گردیده وقطعه در مرثیه او گفته شده و بر سنگی نقش ودر خارج مقبره بدیوار نصب شده وآن اینست .

من بنی الزهراء مکی النسب

روضة فيها حسين المنتجب

سید من خیر سادات العرب هاشمی عاملی ذوحسب
 فی صباح العید لبی ما وجب ان وعده الله امر مرتقب
 عند رحمن رحیم قد کتب انه بشراك قد نلت الارب

وبعد از فوت او هرگاه بسوریه میروم سورم ماتم ، و چون بشام قدم میگذارم روزم چون شام میگردد . و در آنجا بدون انیس و جلیس بسر میبرم ، و حسرت روزگاران قبل را میخورم و او را پرسی است که در مکان اونماز جماعت میخواند و لکن این السهی من الشمس و عجب است از روزگار که چگونه تنزل مییابد و بیش از این اگر شمس افول گردی قمری قائب او بود ، و اگر قمری غروب نمودی زهره بدل او میشد ولی اکنون در اغلب کشورها و بلاد اگر خورشیدی صورت پنهان کرده ماهی آشکار نیست و اگر قمری از دیده ناپدید گردید ستاره در جای او دیده نمیشود یا اگر هست چون ستاره هفتم ثریا است و اینک بشهر مشهد رضوی بنگر که در چندی پیش علمائی چون فقیه سبزواری و ادیب نشابوری و آقای کلباسی و آقای میلانی و ادیب خاوری و ادیب هروی و مانند آنها بود همینطور در سبزوار چون فاضل هاشمی در سمنان علامه سمنانی و در بیرجند آقای تهامی و آقای آیتی و اکنون مثل آنها نیست و در سال ۱۴۰۰ در ماه شعبان که در سوریه بودم این دو شعر را گفتم .

خلت الدیار من الرجال الکمل ومضى الذین من الطراز الاول
 ما توا وما خلفوا شموسا مثلهم هذا لعمرک من عضال الاعضل

و اکنون بیشتر بلاد ایران از علماء بزرگ خالی شده ، و عشری از اعشار علوم و فضائل باقی نمانده و در این زمان چون من نمونه از آن اساتید که در کتاب نامبرده شده میباشد و در این باب گفته ام .

امروزه من یگانه دورانم استاد بی نظیر خراسانم
 مجموعه تمام اساتیدم محفوظه جمیع اساتیدم

ولی فقیه سبزواری کجا و من کجا من چون زمین اوسما و ادیب تشابوز را چه جای مقایسه بامن اوشمس بود و من سها من خجالت میکشم خود را ادیب یا فقیه خوانم بلکه شرم دارم از آنکه خویش را عالم بدانم زیرا قطره در جنب دریا عدم است اگر دانشوران قدیم عالماند من چیستم اگر گذشتگان صاحب فضائلند من کیستم و از استاد مکی این عکس را دارم



(۱۲) استاد آية الله حاج سيد محمد هادی ميلانی قدس سره

سيد الفقهاء والعلماء ، وقدوة الاصفياء والاذكياء آقای حاج سيد محمد هادی ميلانی قدس سره وی از فقهاء بلند پایه ، وعلماء گرانمايه ، وجامع بين ظاهر وباطن بود هم از منقول باخبر وهم از معقول مطلع ، از معارف ظاهري بهره مند واز لطائف معنوی برخوردار بعد از سالها اقامت در عراق عرب بمشهد رضوی آمد وقريب بيست سال در آن شهر مشغول تدريس وتحقیق وتكمیل نفوس بود واز كثرت مشاغل درسی در آغاز درك حضورش نكردم ودر اواخر عمر وی موفق بخدمتش شدم وچون جد مرا ميشناخت واستاد حاج سيدعلی رضوی مرا نزد وی معرفی کرده بود ومقامات علمی واشتهار مرا ميدانست وچندین سال بود در مدرسه وی برحسب دعوت آقا زاده وی بتدريس اشتغال داشتم چون از او وقت ملاقات خواستم وقت معين کرد ونزد او رفتم وبعد روزها ميرفتم واز حقائق عالم ومعارف الهیه واسرارو رموز جهان سخن ميشد وبا آنكه در فرش بودیم درعرش سير ميكردیم وبا آنكه در عالم ملك سكنی داشتیم در ملكوت جهان پرواز ميكردیم وروزگاری راباهم بدین منوال بسربردیم گاهی او شعری یاثری میگفت من نیز نظیر او میآوردم روزی باوی گفتم من اکنون باکسی مصاحبت ندارم غیر از حضور در مجلس درس وبعد بمنزل میروم از آنكه بیشتر مردم اهل

دنیایند و بحضور شما که می‌آیم برای فائده علمی و دینی و استفاده معارف و لطائف بعد قصه معروف کرخی و نصیحت خواستن از حضرت صادق (ع) که شیخ بهاء الدین در شرح اربعین خود می‌آورد نقل کردم بسیار خوشحال شد و فرمود شبستری می‌گوید .

چه باعامه نشینی مسخ گردی	نه تنهامسخ بلکه فسخ گردی
وروزی صحبت از توجه بحق و عدم غفلت از او بود من این شعر را از عطار خواندم	
هر دو عالم گر نباشد گو مباش	در حضور اودمی میبایدت
در غم آندم که نبود در حضور	تا قیامت مایمی میبایدت
در حضورش عهد کردی ایفرید	عهد خود مستحکمی میبایدت

بسیار لذت برد و منبسط شد روزی پیشانی مرا بوسید و گفت تو مانند فرزند منی و دوست میدارم اینجا بیائی و هرگاه وقت زیادی داری اینجا بیا و من چون میرفتم مجلس از اغیار خالی میشد و وجز خالق و دو مخلوق دیگری نبود و کسی را حق ورود نبود مگر با اجازه و چون کسی داخل میشد سخن قطع میشد روزی فرزندش داخل شد رو کرد با او و گفت آقا خیال میکند آدم پیدا کرده گفتم خیال نیست بلکه یقین است و گاهی در ابتداء نامه بجنابش نوشتم و گفتم من مرد جیفه نیستم و آمدنم نه چون دیگرانست و در تحصیل علوم سخت جدی و در کسب کمالات و فضائل نهایت کوشش را دارم و آمد و شد من با دانشوران برای فضل و کمال است نه مال و منال و این شعر که از ابوطیب متنبی است نوشتم .

فما وجد اشتیاق کاشتیاقی فما وجد انکماش کانکماش

فسرت الیک فی طلب المعالی و سار سوای فی طلب المعاش

و این شعر را خود انشاء کردم و نوشتم

طلبتکم لانکم متون ولست اضیع عمری بالحواسی

و چون نامه مرا خواند گفت میدانم و شما را خوب میشناسم و وی چون فاضل و عالم بود دوست دار فاضل و عالم بود و قدر دانشور را میدانست و مرا سخت احترام میکرد و معظم و مکرم میداشت و چنان بود که شاعر گفته .

قدر گهر را گهر شناس شناسد اهل ادب را ادیب داند مقدار

و گفته اند (انما یعرف ذا الفضل ذووه) و نیکوتر از همه حضرت امیر (ع) فرموده

(لا یعرف الفضل لاهل الفضل الا اولوا الفضل) و گاهی نود و نه اسم جلاله را در لوح صد در صد

تکسیر تام کردم و بحضورش هدیه نمودم در مقابل پانصد تومان بمن عطا کرد و گاهی کتاب فوائد الحجۃ خود را خدمتش هدیه کردم نیز چون قاضی بود و فضل پرور پانصد تومان بمن لطف کرد روزی از علم ادب سخن بمیان آمد بمناسبتی از حریری و مقاماتش سخن رفت گفت بسیار خوب کتابی است نسخه از آن میخواهم که خوش خط باشد و لغاتش را نیز

معنی کرده باشد گفتم تهیه میکنم یکی از شاگردان خود که در تهران بود نوشتم وی نسخه زیبایی که در کتابخانه خود داشت فرستاد او را بحضورش بردم بنگر چگونه درپیری و آخر عمر اینگونه طالب علم و کتب علمی است و طلاب ما در جوانی هنوز اسم چنین کتابی را نمیدانند تا چه رسد که بخوانند و اواز کتب ادبی پرفائده است و علماء قدیم همواره بمضمون (اطلبوا العلم من المهد الى اللحد) عمل میکردند و همیشه طالب علم بوده اند و آنچه از او دارم برخی در کتاب دل مسطور است و پاره در کتاب (مشاهد حجت) مذکور است و ولادت وی در هشتم محرم ۱۳۱۳ قمری واقع شده و وفاتش روز جمعه بیست و نهم رجب ۱۳۹۵ اتفاق افتاد و در حرم رضوی مدفون شد و در آخر عمر از اغوال روزگار زحمت فراوان دید و رنج بسیار کشید و بامرض سرطان از جهان گذشت و پشت مرا شکست و غبار غم و اندوه برخسار من نشست و کتاب خود را عمداً بنام او ختم کردم تا ختامش مسک باشد و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون و تحقیقت او را درین تمثال مشاهده کن .



این بود شرح مختصری از حال وزندگانی خود و حال برخی از اساتید بطریق اجمال
تاعبرتی باشد مرآیندگان را و سرمشقی باشد مر جویندگان را و مدرکی باشد مر مترجمین
و مورخین را و ما در این مدت تحصیل و تدریس تا این زمان که سال ۱۴۰۰ قمری کسی چون
خود ندیده که از جان و دل خدمت استاد کند و در تحصیل علوم متنوعه رنج برده باشد
و تا آخر با استاد از در صفا و وفا درآید و از هر لذتی و راحتی دیدہ به بندد و از هر مالی
دل بر کند و هر چه دارد فدای تحصیل کند .

و اینگونه شخصی در هر روزگاری بی ارزش است بخصوص در این زمان که وقت
حضیض کوکب علم و وبال شمس دانش است و بساط علوم و فضائل برچیده شده و آثار علم
و علماء ناپدید گردیده و بسیاری از فضائل بواسطه موت صاحبانش فوت شده و اساتید من
بحمدلله هر يك از دیگری بهتر و در فن خود یگانه عصر بودند و اگر از مال و منال روزگار
بهره وافر نداشته اساتید نیکو سیر نصیب و بهره من شد و کسی چون من از آنها فائده
گبردی و با خدمت اینگونه دانشوران دانش من در جنب دانشمندان قدیم قابل اهمیت نیست
و ننگ میدارم که خود را دانشور محسوب دارم پس چو نیست حال طلاب این زمان با
قدمان جدو جهدشان و عدم علوم و علماء و کسادى بازار فضائل شاید قلب و انقلابی در روزگار
پدید آید و بازار علوم رواج پیدا کند و فضلاء نامی و علماء گرامی در فنون مختلفه پدید
آید و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین خاتمه یافت
کتاب مرآة الحجة در روز بیست و پنج ماه مبارک رمضان در سال ۱۴۰۰ قمری در مشهد رضوی
بدمست کمترین مردان دانش حجت هاشمی خراسانی

(از آثار مؤلف)

مرا هزار هنر هست و از هزار افزون ولى چه فائده در عصر ماهر نخرند
درخت بارورم میوه دار در همه وقت هزار حیف که این مردمان ثمر نخورند

(و نیز او راست)

بد ندانم که بد ، نیم ایشیخ تو چه دانی که من کیم ایشیخ
گرچه من بی توای و حیرانم توجه فهمی که من چیم ایشیخ

(اسامی کتب مطبوعه مؤلف)

کتاب	مفصل	شرح مطول جزء بدیع
«	فوائد الحجية	« کتاب سیوطی ۴ جلد
«	مهدی الارب	« باب رابع مغنی
«	شافیه	« حاشیه در منطق
«	مرآة الحجة	« شرح حال مؤلف

آدرس : مشهد رضوی خیابان نادری کوچه ثبت سابق پلاک ۸

قیمت ۱۰۰ ریال